

ملحق هـ

پیوست هـ

عن علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن ابن اذينة، عن أبي عبد الله (ع)، قال: قال: ما تروي هذه الناصبة؟ فقلت: جعلت فداك فيماذا؟ فقال: في أذانهم وركوعهم وسجودهم، فقلت: إنهم يقولون: إن أبي بن كعب رآه في النوم، فقال: كذبوا فإن دين الله عز وجل أعز من أن يرى في النوم، قال: فقال له سدير الصيرفي: جعلت فداك فأحدث لنا من ذلك ذكراً، فقال أبو عبد الله (ع): إن الله عز وجل لما عرج بنبيه إلى سماواته السبع أما أوليها فبارك عليه، والثانية علمه فرضه فأنزل الله محملاً من نور فيه أربعون نوعاً من أنواع النور، كانت محدقة بعرش الله تغشي أبصار الناظرين، أما واحد منها فأصفر فمن أجل ذلك اصفرت الصفرة، وواحد منها أحمر فمن أجل ذلك احمرت الحمرة، وواحد منها أبيض فمن أجل ذلك أبيض البياض، والباقي على سائر عدد الخلق من النور والألوان في ذلك المحمل حلق وسلاسل من فضة، ثم عرج به إلى السماء فنفرت الملائكة إلى أطراف السماء وخرت سجداً وقالت: سبوح قدوس ما أشبه هذا النور بنور ربنا، فقال جبرئيل (ع): الله أكبر الله أكبر، ثم فتحت أبواب السماء واجتمعت الملائكة فسلمت على النبي أفواجاً وقالت: يا محمد كيف أخوك إذا نزلت فاقرأه السلام، قال النبي: أفتعرفونه؟ قالوا: وكيف لا نعرفه وقد أخذ ميثاقك وميثاقه منا وميثاق شيعته إلى يوم القيامة علينا، وإنا لنتصفح وجوه شيعته في

کل یوم وليلة خمساً - یعنون فی کل وقت صلاة - وانا لنصلي علیک وعلیه.

علی بن ابراهیم از پدرش از ابن ابی عمیر از ابن اذنیه از حضرت ابو عبدالله امام صادق (ع) روایت کرده است که حضرت فرمود: «این ناصبیان چه روایت می‌کنند؟ عرض کردم: فدایت شوم در چه موردی؟ فرمود: در مورد اذان و رکوع و سجودشان. عرض کردم: آنها می‌گویند که ابی بن کعب در خواب چنین دیده است. حضرت (ع) فرمود: دروغ گفته‌اند، دین خدا والاتر و برتر از آن است که در خواب دیده شود. (راوی) گوید: سدید صیرفی به ایشان عرض کرد: فدایت شوم، پس تذکره‌ای از آن برای ما بیان فرمایید. حضرت (ع) فرمود: خدای عزوجل پیامبرش را به آسمان‌های هفته‌گانه‌ی خویش عروج داد. در مرتبه‌ی اول به او برکت داد، در مرتبه‌ی دوم فرایض را به او تعلیم فرمود. پس خداوند عزیز جبار محملی از نور که در آن چهل نوع از انواع نور بود بر وی نازل فرمود. این انوار گرداگرد عرش خداوند تبارک و تعالی را احاطه کرده بودند به طوری که دیدگان ناظرین را خیره می‌کرد. یکی از آنها زرد رنگ بود و به دلیل آن، زرد، زرد رنگ شد. دیگری قرمز رنگ بود و رنگ قرمز از آن است. نور دیگر سفید بود و سفیدی سفید از آن است و سایر رنگ‌ها از نورهای دیگر خلق شدند و رنگ‌ها در آن محمل حلقه زده، زنجیری از نقره ایجاد کرده بودند. سپس حضرت را به آسمان عروج داد. فرشتگان به اطراف و اکناف آسمان پراکنده شدند، سپس به سجده افتادند و گفتند: سبوح قدوس، چقدر این نور شبیه به نور پروردگار ما است. پس جبرئیل (ع) فرمود: الله اکبر الله اکبر (خدا بزرگتر است)! سپس درب‌های آسمان گشوده شد و فرشتگان اجتماع نمودند. سپس محضر مبارک نبی اکرم (ص) مشرف شدند، فوج فوج جلو آمدند و به آن سرور سلام نمودند. بعد عرضه داشتند: ای

محمد، برادرت چطور است؟ هنگامی که بازگشتی، به او سلام برسان. پیامبر (ص) فرمود: آیا او را می شناسید؟ عرضه داشتند: چگونه او را نشناسیم و حال آن که حق تعالی پیمان تو و پیمان او و پیمان شیعیان او تا روز قیامت را از ما گرفته است و ما چهره های شیعیانش را هر روز و شب پنج مرتبه (یعنی وقت نمازهای پنج گانه) لمس می کنیم و بر تو و او صلوات می فرستیم.

[قال:] ثم زادني ربي أربعين نوعاً من أنواع النور لا يشبه النور الأول وزادني حلقاً وسلاسل و عرج بي إلى السماء الثانية، فلما قربت من باب السماء الثانية نفرت الملائكة إلى أطراف السماء وخرت سجداً وقالت: سبوح قدوس رب الملائكة والروح، ما أشبه هذا النور بنور ربنا، فقال جبرئيل (ع): أشهد أن لا إله إلا الله، أشهد أن لا إله إلا الله. فاجتمعت الملائكة وقالت: يا جبرئيل من هذا معك؟ قال: هذا محمد، قالوا: وقد بعث؟ قال: نعم، قال النبي: فخرجوا إلي شبه المعانيق فسلموا علي وقالوا: اقرأ أخاك السلام، قلت: أتعرفونه؟ قالوا: وكيف لا نعرفه وقد أخذ ميثاقك وميثاقه وميثاق شيعته إلى يوم القيامة علينا وإنا لنتصفح وجوه شيعته في كل يوم وليلة خمساً - يعنون في كل وقت صلاة - قال: ثم زادني ربي أربعين نوعاً من أنواع النور لا تشبه الأنوار الأولى، ثم عرج بي إلى السماء الثالثة فنفرت الملائكة وخرت سجداً وقالت: سبوح قدوس رب الملائكة والروح ما هذا النور الذي يشبه نور ربنا؟ فقال جبرئيل (ع): أشهد أن محمداً رسول الله، أشهد أن محمداً رسول الله. فاجتمعت الملائكة وقالت: مرحباً بالأول ومرحباً بالآخر ومرحباً بالحاشر ومرحباً بالناشر محمد خير النبيين وعلي خير الوصيين. قال النبي: ثم سلموا علي وسألوني عن أخي، قلت: هو في الأرض أفتعرفونه؟ قالوا:

وكيف لا نعرفه وقد نوح البيت المعمور كل سنة و عليه رق
أبيض فيه اسم محمد واسم علي والحسن والحسين [والأئمة]
وشيعتهم إلى يوم القيامة، وإنا لنبارك عليهم كل يوم وليلة خمساً -
يعنون في وقت كل صلاة - ويمسحون رؤوسهم بأيديهم.

(فرمود:) سپس پروردگارم چهل نوع از انواع نورها که هیچ شباهتی به نور اول
نداشتند را بر من افزود و حلقه و زنجیرهایی بر من اضافه نمود و مرا به آسمان
دوم عروج داد. زمانی که نزدیک درب آسمان دوم رسیدم فرشتگان به اطراف
آسمان پراکنده شده، به سجده افتادند و گفتند: سبوح قدوس ربنا و رب الملائکه
و الروح، چقدر این نور شبیه به نور پروردگار ما است. جبرئیل (ع) گفت: اشهد ان
لا اله الا الله اشهد ان لا اله الا الله. پس از آن فرشتگان اجتماع کردند و گفتند:
ای جبرئیل، این کیست که با تو می باشد؟ جبرئیل (ع) فرمود: این حضرت محمد
(ص) است. فرشتگان گفتند: آیا مبعوث شده است؟ جبرئیل فرمود: بلی. رسول
خدا (ص) فرمودند: فرشتگان به سرعت به طرف من آمدند، سلام کردند و
گفتند: به برادرت سلام ما را برسان. به ایشان گفتم: آیا او را می شناسید؟ گفتند:
آری، چگونه آن حضرت را نشناسیم و حال آن که خداوند پیمان تو و پیمان او و
شیعه ی او را تا روز قیامت از ما گرفته است و ما در هر روز پنج بار در هر یک از
اوقات نماز به صورت های شیعیان آن حضرت نظر می افکنیم. رسول خدا (ص)
فرمودند: سپس پروردگارم چهل نوع از انواع نور را بر من افزود که به انوار اولی
شباهت نداشتند. سپس مرا به آسمان سوم عروج داد. فرشتگان این آسمان به
اطراف پراکنده شده، به سجده افتادند و گفتند: سبوح قدوس رب الملائکه و
الروح، این چه نوری است که شبیه نور پروردگارمان است؟ جبرئیل پس از آن
گفت: اشهد ان محمداً رسول الله اشهد ان محمداً رسول الله. فرشتگان اجتماع

کرده، گفتند: آفرین به اول و آفرین به آخر و آفرین به کسی که متصل به حشر دهنده است و آفرین به کسی که متصل به نشر دهنده است، محمد خاتم پیامبران و علی بهترین وصی‌ها. رسول خدا (ص) فرمودند: به من سلام کردند و از برادرم علی پرسیدند. گفتیم: او در زمین است، مگر او را می‌شناسید؟ گفتند: آری، چگونه او را شناسیم و حال آن که در هر سال یک بار بیت المعمور را زیارت می‌کنیم و بر روی آن پارچه‌ی نازک سفیدی است که اسم محمد (ص) و علی و حسن و حسین (و ائمه) و شیعیان‌شان تا روز قیامت نوشته شده است و ما روزی پنج مرتبه یعنی وقت نمازهای روزانه ایشان را برکت می‌دهیم در حالی که با دست‌هایشان بر سرهایشان مسح می‌کنند.

قال: ثم زادني ربي أربعين نوعاً من أنواع النور لا تشبه تلك الأنوار الأولى، ثم عرج بي حتى انتهيت إلى السماء الرابعة فلم تقل الملائكة شيئاً وسمعت دويماً كأنه في الصدور، فاجتمعت الملائكة ففتحت أبواب السماء وخرجت إلي شبه المعانيق فقال جبرئيل (ع): حي على الصلاة حي على الصلاة، حي على الفلاح حي على الفلاح. فقالت الملائكة: صوتان مقرونان معروفان، فقال جبرئيل (ع): قد قامت الصلاة، قد قامت الصلاة. فقالت الملائكة: هي لشيعته إلى يوم القيامة، ثم اجتمعت الملائكة وقالت: كيف تركت أخاك؟ فقلت لهم: وتعرفونه؟ قالوا: نعرفه وشيعته وهم نور حول عرش الله وإن في البيت المعمور لرقاً من نور [فيه كتاب من نور] فيه اسم محمد و علي والحسن والحسين والأئمة وشيعتهم إلى يوم القيامة، لا يزيد فيهم رجل ولا ينقص منهم رجل وإنه لميثاقنا وإنه ليقرأ علينا كل يوم جمعة، ثم قيل لي: ارفع رأسك يا محمد، فرفعت رأسي فإذا أطباق السماء قد خرقت

والحجب قد رفعت، ثم قال لي: طأطئ رأسك، أنظر ما ترى؟ فطأطأت رأسي فنظرت إلى بيت مثل بيتكم هذا وحرمة مثل حرمة هذا البيت لو ألقيت شيئاً من يدي لم يقع إلا عليه، فقيل لي: يا محمد إن هذا الحرم وأنت الحرام ولكل مثل مثال، ثم أوحى الله إلي: يا محمد ادن من صاد فاغسل مساجدك وطهرها وصل لربك فدنا رسول الله من صاد وهو ماء يسيل من ساق العرش الأيمن، فتلقى رسول الله الماء بيده اليمنى فمن أجل ذلك صار الوضوء باليمين، ثم أوحى الله عز وجل إليه أن اغسل وجهك فإنك تنظر إلى عظمتي، ثم اغسل ذراعيك اليمنى واليسرى فإنك تلقى بيدك كلامي، ثم امسح رأسك بفضل ما بقي في يديك من الماء ورجليك إلى كعبيك فإنني أبارك عليك وأوطيك موطناً لم يطأه أحد غيرك، فهذا علة الأذان والوضوء.

فرمود: سپس پروردگارم چهل نوع از انواع نور که به هیچ یک از انوار اول شبیه نبود برایم افزود. سپس مرا به آسمان چهارم عروج داد. در این آسمان فرشتگان هیچ نگفتند و صدایی شنیدم از ایشان که گویا در سینه‌ها حبس بود. آنها اجتماع کردند و درب‌های آسمان گشوده شد و به سرعت به طرف من شتافتند. جبرئیل گفت: حیّ علی الصلوة حیّ علی الصلوة حیّ علی الفلاح حیّ علی الفلاح. پس از او فرشتگان گفتند: دو ندای قرین یکدیگر معروف. جبرئیل فرمود: قد قامت الصلوة قد قامت الصلوة. فرشتگان گفتند: نماز تعلق دارد به شیعیان علی (ع) که تا روز قیامت آن را به پا می‌دارند. سپس فرشتگان اجتماع کرده، به نبی اکرم (ص) عرض کردند: برادرت را کجا گذاردی و چطور می‌باشد؟ حضرت به ایشان فرمود: آیا او را می‌شناسید؟ عرضه داشتند: آری او و شیعیانش را می‌شناسیم، و آنها نوری هستند گرداگرد عرش و در بیت المعمور پارچه‌ای از نور است (که در آن نوشته‌ای از نور است) که در آن اسم محمد و علی و حسن و حسین و ائمه و

شیعیان‌شان تا روز قیامت نوشته شده است، نه مردی به آنها افزوده می‌گردد و نه از آنها کم می‌گردد و آن، میثاق ما است که هر روز جمعه بر ما خوانده می‌شود. سپس به من گفته شد: ای محمد، سرت را بلند کن. سرم را بلند کردم؛ در این هنگام طبقات آسمان شکافته شد و حجاب‌ها کنار رفت. سپس به من گفت: به پایین خیره شو، چه می‌بینی؟ سرم را پایین گرفتم و نگاهم به خانه‌ای مثل این خانه‌ی شما و حرمی مثل این خانه افتاد به طوری که اگر چیزی از دستم می‌افتاد، فقط روی آن سقوط می‌کرد. به من گفته شد: ای محمد، این، حرم است و تو حرام و برای هر مثلی، مثالی. سپس خداوند به من وحی فرمود: ای محمد، به «صاد» نزدیک شو، محل سجده‌هایت را بشوی و آنها پاک گردان و برای پروردگارت نماز بگذار. پس رسول الله (ص) به سوی «صاد» که آبی است که از ساق راست عرش جاری می‌شود رفت و با دست راستش آب برداشت و از این رو است که وضو با دست راست آغاز می‌شود؛ سپس خدای عزوجلّ وحی فرمود که صورتت را بشوی تا عظمت من را ملاحظه نمایی؛ سپس بازوی راست و چپت را بشوی تا کلام من به دست تو رسد؛ سپس از باقی مانده‌ی آب دستت سرت را مسح نما و دو پایت را تا دو قاب (دو قوزک)، که من تو را برکت می‌دهم و نعمتی را بر تو ارزانی می‌دارم که به احدی نداده‌ام؛ و این علت اذان و وضو می‌باشد.

ثم أوحى الله عز وجل إليه: يا محمد استقبل الحجر الأسود وكبرني على عدد حجبى فمن أجل ذلك صار التكبير سبعا؛ لأن الحجب سبع فافتتح عند انقطاع الحجب، فمن أجل ذلك صار الافتتاح سنة والحجب متطابقة بينهن بحار النور وذلك النور الذي أنزله الله على محمد، فمن أجل ذلك صار الافتتاح ثلاث مرات

لافتتاح الحجب ثلاث مرات، فصار التكبير سبعاً والافتتاح ثلاثاً، فلما فرغ من التكبير والافتتاح أوحى الله إليه سمّ باسمي فمن أجل ذلك جعل بسم الله الرحمن الرحيم في أول السورة، ثم أوحى الله إليه أن احمدي، فلما قال: الحمد لله رب العالمين، قال النبي في نفسه شكراً، فأوحى الله عز وجل إليه قطعت حمدي فسم باسمي فمن أجل ذلك جعل في الحمد الرحمن الرحيم مرتين، فلما بلغ ولا الضالين قال النبي: الحمد لله رب العالمين شكراً، فأوحى الله إليه قطعت ذكري فسم باسمي فمن أجل ذلك جعل بسم الله الرحمن الرحيم في أول السورة ثم أوحى الله عز وجل إليه: اقرأ يا محمد نسبة ربك تبارك وتعالى: (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ * اللَّهُ الصَّمَدُ * لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ * وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ).

سپس خداوند عزوجل به او وحی فرمود: به حجرالاسود رو کن و و مرا به تعداد حجاب هایم تکبیر گوی و به همین دلیل، تکبیر هفت بار، سنّت شد؛ چرا که حجاب ها هفت تا است که با قطع حجاب ها برداشته می شود و از این رو، افتتاح سنت شد و حجاب بین آنها دریای نور است که همان نوری است که خداوند بر محمد (ص) نازل فرمود و به همین دلیل، به دلیل سه مرتبه افتتاح حجاب ها، افتتاح، سه مرتبه شد؛ پس تکبیر، هفت مرتبه و افتتاح سه مرتبه شد. هنگامی که از تکبیر و افتتاح فارغ شد خداوند به او وحی فرمود: مرا با اسمم بخوان؛ و از این جهت «بسم الله الرحمن الرحيم» ابتدای هر سوره قرار گرفت. سپس خداوند به او وحی فرمود: حمد (ستایش) مرا بگو؛ پس گفت: «الحمد لله رب العالمين». پیامبر (ص) در نفس خودش شکر گفت؛ پس خداوند عزوجل به او وحی فرمود: ستایش مرا قطع نمودی، پس نامم را بگو؛ و از این جهت در سوره ی حمد، «الرحمن الرحيم» دو مرتبه قرار داده شد. هنگامی که به «ولا الضالين» رسید، پیامبر (ص) فرمود: «الحمد لله رب العالمين شكراً». پس خداوند به او وحی

فرمود: ذکر مرا قطع نمودی، پس اسم مرا بخوان؛ و از این جهت در ابتدای سوره، بسم الله الرحمن الرحيم قرار داده شد. سپس خداوند عزوجل به او وحی فرمود: ای محمد، برای پروردگار تبارک و تعالیت بخوان: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ * اللَّهُ الصَّمَدُ * لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ * وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ».

ثم أمسك عنه الوحي فقال رسول الله : الواحد الأحد الصمد ، فأوحى الله إليه: لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفواً أحد، ثم أمسك عنه الوحي فقال رسول الله : كذلك الله كذلك [الله] ربنا، فلما قال ذلك أوحى الله إليه: اركع لربك يا محمد، فركع فأوحى الله إليه وهو راكع قل: سبحان ربي العظيم ففعل ذلك ثلاثاً، ثم أوحى الله إليه: أن ارفع رأسك يا محمد، ففعل رسول الله فقام منتصباً فأوحى الله عز وجل إليه: أن اسجد لربك يا محمد، فخر رسول الله ساجداً، فأوحى الله عز وجل إليه قل: سبحان ربي الأعلى، ففعل ذلك ثلاثاً، ثم أوحى الله إليه: استو جالساً يا محمد، ففعل فلما رفع رأسه من سجوده واستوى جالساً نظر إلى عظمته تجلت له فخر ساجداً من تلقاء نفسه لا لأمر أمر به فسبح أيضاً ثلاثاً، فأوحى الله إليه: انتصب قائماً، ففعل فلم ير ما كان رأى من العظمة فمن أجل ذلك صارت الصلاة ركعة وسجدتين.

سپس وحی را بر او متوقف نمود. پیامبر (ص) فرمود: «الواحد الاحد الصمد». خداوند به او وحی فرمود: «لم يلد و لم يولد و لم يكن له كفوا احد» و وحی را بر او قطع فرمود. پس رسول خدا (ص) فرمود: خداوند چنان است، چنان است (خداوند) پروردگار ما. هنگامی که آن را گفتم، خداوند به او وحی فرمود: ای محمد، برای پروردگارت رکوع نما. پس رکوع کرد و در حالی که در رکوع بود، خداوند به او وحی فرمود: «سبحان ربي العظيم»؛ پس آن را سه مرتبه انجام داد.

سپس خداوند به او وحی فرمود: ای محمد، سرت را بلند کن. پس محمد (ص) چنین کرد و راست ایستاد. خداوند عزوجل به او وحی فرمود: ای محمد، برای پروردگارت سجده گزار. پس رسول الله (ص) به سجده درافتاد. پس خداوند عزوجل به او وحی فرمود: بگو «سبحان ربی الاعلی». پس او سه بار انجام داد. سپس خدای عزوجل وحی فرمود: راست بنشین، ای محمد. پس چنین کرد و هنگامی که از سجده اش سر برداشت و صاف نشست به نور عظمت خداوندی که بر او متجلی شده بود نگریست و از پیش خود و نه طبق فرمانی که به او داده شده بود، دومرتبه به سجده افتاد و سه بار دیگر تسبیح گفت. پس خداوند به او وحی فرمود: برخیز و بایست؛ و او چنین کرد و دید آنچه از عظمت باید می دید. از این رو است که در هر رکعت نماز، دو سجده وجود دارد.

ثم أوحى الله عز وجل إليه: اقرأ بالحمد لله، فقرأها مثل ما قرأ أولاً، ثم أوحى الله عز وجل: إليه اقرأ إنا أنزلناه فإنها نسبتك ونسبة أهل بيتك إلى يوم القيامة، وفعل في الركوع مثل ما فعل في المرة الأولى ثم سجد سجدة واحدة، ثم أوحى الله إليه: ارفع رأسك يا محمد ثبتك ربك، فلما ذهب ليقوم قيل: يا محمد اجلس، فجلس فأوحى الله إليه يا محمد إذا ما أنعمت عليك فسم باسمي فألهم أن قال: بسم الله وبالله ولا إله إلا الله والأسماء الحسنی كلها لله، ثم أوحى الله إليه: يا محمد صل على نفسك وعلى أهل بيتك، فقال: صلى الله علي وعلى أهل بيتي، وقد فعل، ثم التفت فإذا بصفوف من الملائكة والمرسلين والنبیین فقيل: يا محمد سلم عليهم، فقال: السلام عليكم ورحمة الله وبركاته، فأوحى الله إليه: أن السلام والتحية والرحمة والبركات أنت وذريتك.

سپس خدای عزوجلّ به او وحی فرمود: حمد را بخوان؛ پس او خواند درست مانند مرتبه‌ی اول. سپس خداوند عزوجلّ به او وحی فرمود: «انا انزلناه» را بخوان که این سوره، مختص تو و اهل بیت تو، تا روز قیامت می‌باشد؛ و او چنین کرد و در رکوع، مانند رکوع رکعت اول عمل نمود. سپس یک سجده نمود. سپس خداوند عزوجلّ به او وحی فرمود: سرت را بلند کن ای محمد، خداوند تو را تثبیت نمود. هنگامی که خواست بایستد، گفته شد: ای محمد، بنشین. پس او نشست و خداوند به او وحی فرمود: هنگامی که نعمتی به تو عطا کردیم، اسم مرا یاد کن. پس به آن همت نمود و گفت: «بسم الله و بالله و لا اله الا الله و الاسماء الحسنی کلها لله». سپس خداوند به او وحی فرمود: ای محمد، بر خودت و اهل بیت صلوات بفرست. پس او گفت: «صلّ الله علیّ و علی اهل بیته» (خداوند بر من و بر اهل بیتم صلوات فرستاد) و چنین کرد. سپس متوجه صف‌های ملائکه و فرستادگان و پیامبران شد. پس به او گفته شد: ای محمد، بر ایشان سلام بفرست. پس او گفت: «السلام علیکم و رحمت الله و برکاته». خداوند به او وحی فرمود: «که سلام و تحیت (درود) و رحمت و برکت بر تو و فرزندان تو باد».

ثم أوحى الله إليه أن لا يلتفت يساراً وأول آية سمعها بعد قل هو الله أحد وإنا أنزلناه آية أصحاب اليمين و أصحاب الشمال فمن أجل ذلك كان السلام واحدة تجاه القبلة، ومن أجل ذلك كان التكبير في السجود شكراً وقوله: سمع الله لمن حمده لأن النبي سمع ضجة الملائكة بالتسبيح والتحميد والتهليل، فمن أجل ذلك قال: سمع الله لمن حمده، ومن أجل ذلك صارت الركعتان الأوليان كلما أحدث فيهما حدثاً كان على صاحبهما إعادتهما فهذا الفرض الأول في صلاة الزوال يعني صلاة الظهر) ([642]).

سپس خداوند به او وحی فرمود که به راست متمایل نشود و اولین آیه‌ای که بعد از «قل هو الله الحد» و «انا انزلناه» شنید، آیه‌ی اصحاب یمین و اصحاب شمال بود و از این رو است که سلام، یک مرتبه و در جهت قبله می‌باشد و از این جهت است که تکبیر در سجود، شکری است و سخن او که: «سمع الله لمن حمده» چرا که پیامبر (ص) فریاد ملائکه را به تسبیح و تحمید و تهلیل شنید و به همین دلیل است که گفته می‌شود: «سمع الله لمن حمده» و به همین ترتیب دو رکعت اول شکل گرفت، هرچه در آنها اتفاق افتاد بر انجام دهنده‌ی آن است که اعاده نماید (انجام دهد)؛ و این فریضه‌ی اول در نماز زوال یعنی نماز ظهر بود» [643].

(.....) فلما رفع رأسه من سجوده واستوى جالساً نظر إلى عظمته تجلت له فخر ساجداً من تلقاء نفسه لا لأمر أمر به (.....):

«.... و هنگامی که از سجده‌اش سر برداشت و صاف نشست به نور عظمت خداوندی که بر او متجلی شده بود نگریست و از پیش خود و نه طبق فرمانی که به او داده شده بود، دو مرتبه به سجده افتاد...»:

هذه الكلمات تبين بوضوح ملازمة السجود الحقيقي للمعرفة.
این جملات به وضوح همراهی سجده‌ی حقیقی با معرفت و شناخت را نشان می‌دهد.

(... ثم اجتمعت الملائكة وقالت كيف: تركت أخاك؟ فقلت لهم: وتعرفونه؟ قالوا: نعرفه وشيعته وهم نور حول عرش الله وإن

في البيت المعمور لرقا من نور [فيه كتاب من نور] فيه اسم محمد و علي و الحسن و الحسين و الأئمة و شيعتهم إلى يوم القيامة لا يزيد فيهم رجل و لا ينقص منهم رجل و إنه لميثاقنا و إنه ليقرأ علينا كل يوم جمعة (...):

«.... سپس فرشتگان اجتماع کرده، به نبی اکرم (ص) عرض کردند: برادرت را کجا گذاردی و چطور می باشد؟ حضرت به ایشان فرمود: آیا او را می شناسید؟ عرضه داشتند: آری او و شیعانش را می شناسیم، و آن ها نوری هستند گرداگرد عرش و در بیت المعمور پارچه ای از نور است (که در آن نوشته ای از نور است) که در آن اسم محمد و علی و حسن و حسین و ائمه و شیعانشان تا روز قیامت نوشته شده است، نه مردی به آنها افزوده می گردد و نه از آنها کم می گردد و آن، میثاق ما است که هر روز جمعه بر ما خوانده می شود....»:

وشیعة علي هنا الذين لا يزيد فيهم رجل و لا ينقص منهم رجل هم الأئمة و المهديون حجج الله من ولد علي (ع)، فهم النور الذي حول العرش و أسماءهم مكتوبة في رق من نور و موضوعة في البيت المعمور الذي هو قبلة الملائكة، والذي ورد في الروايات أن الكعبة إنما هي صورة له صورت للناس في الأرض، وكون هذه الأسماء أي أسماء الأئمة و المهديين هي ميثاق الملائكة، و يقرأ عليهم كل يوم جمعة يبين بوضوح تام أن هذه الأسماء متعلقة بسجودهم و باستغفارهم عن اعتراضهم عندما أمروا بالسجود، بل و بحسب العلاقة بين البيت المعمور و الكعبة و بحسب هذه الرواية المباركة تعرف أن السجود إلى الكعبة إنما لعة وجود نور هذه الأسماء فيها، والذي أشار له بوضوح تام و لادة علي بن أبي طالب (ع) في الكعبة و وضع الحجر الذي أودع العهد و الميثاق في ركنها.

و در اینجا شیعیان کسانی هستند که نه یک نفر به آنها افزوده می‌شود و نه یک نفر از آنها کم می‌گردد؛ اینها ائمه و مه‌دیون، حجت‌های الهی از فرزندان علی (ع) می‌باشند؛ اینها همان نوری هستند که عرش را احاطه کرده‌اند، و اسامی آنها در ورق نازکی از نور نوشته شده و در بیت المعمور که قبله‌گاه فرشتگان است، نهاده شده است. در روایات وارد شده که کعبه را صورتی مانند صورت آدمیان روی زمین است. این که این اسامی یعنی نام‌های ائمه و مه‌دیین عهد و پیمان فرشتگان است و هر روز جمعه بر آنها خوانده می‌شود، به وضوح تمام نشان می‌دهد که این نام‌ها به سجود فرشتگان و استغفار از اعتراض‌شان نسبت به سجودی که به آن مأمور گشتند، تعلق دارد. بلکه طبق ارتباطی که بین بیت المعمور و کعبه وجود دارد و بر حسب این روایت مبارک، درمی‌یابی که سجده‌گزاری به سوی کعبه، تنها به دلیل وجود نور این اسما در آن است. ولادت علی بن ابی طالب (ع) در کعبه و قرار گرفتن سنگی که عهد و میثاق در رکن آن به ودیعه نهاده شده، به وضوح تمام به این مطلب اشاره دارد.

(.... ثم أوحى الله عز وجل إليه: يا محمد استقبل الحجر الأسود وكبرني على عدد حجبى، فمن أجل ذلك صار التكبير سبعاً لأن الحجب سبع):

«.... سپس خداوند عزوجل به او وحی فرمود: به حجرالاسود رو کن و مرا به تعداد حجاب‌هایم تکبیر گوی و به همین دلیل، تکبیر هفت بار، سنت شد؛ چرا که حجاب‌ها هفت تا است....»:

التكبيرات السبع في الصلاة معروفة للمؤمنين وهي تكبيرة الإحرام وست تكبيرات تفتتح بها الصلاة.

تکبیرهای هفت‌گانه در نماز، برای مؤمنین شناخته شده و مشهور است، که عبارت است از تکبیرة الاحرام و شش تکبیر (دیگر) که نماز با آنها شروع می‌شود.

أما كون الحجر الأسود بالخصوص من الكعبة هو الذي أمر الله محمداً باستقباله فلأن الحجر يشير إلى المهدي، والمهدي أو يوسف آل محمد هو قبلة محمد وآل محمد، فكلهم قد بشروا به وشاركوا في تهيئة الطريق لإقامة دولة العدل الإلهي التي سيقمها المهدي.

اما تخصیص حجرالاسود به کعبه، چیزی است که خداوند حضرت محمد (ص) را به رو کردن به آن امر فرموده است. از آنجا که حَجْر به مهدی اشاره می‌کند و مهدی یا یوسف آل محمد، قبله‌ی محمد (ص) و آل محمد (ع) می‌باشد، پس همه‌ی آنها به او بشارت داده‌اند و در زمینه‌سازی مسیر برپایی حکومت عدل الهی که مهدی آن را برپا می‌دارد، مشارکت نموده‌اند.

وهذا جواب أحد الأسئلة التي وردت عن طريق الأنترنت وفيه تفصيل عن الحجر الأسود وارتباطه بالمهدي أو القائم:

متن زیر، پاسخ یکی از پرسش‌هایی است که از طریق اینترنت رسیده است. در این متن درباره‌ی حجر الاسود و ارتباط آن با مهدی یا قائم شرح داده شده است:

س/ من هذا الرجل ؟

السلام على يمانى آل محمد ورحمة الله وبركاته

اللهم صل على محمد وآل محمد الأئمة والمهديين وسلم تسليماً

پرسش:

این مرد کیست؟

سلام بر یمانى آل محمد و رحمة الله و بركاته

اللهم صل على محمد و آل محمد الائمة و المهديين و سلم تسليماً.

في عام ١٤٢٤ هـ قمت بأداء مناسك الحج وكانت الحجة الثانية لي والله الحمد ومعى زوجتي، وكنا مع أحد حملات الحج المشهورة في الأحساء، وكان لنا عبر و قصص في تلك الحجة المباركة، فعندما كانت ليلة عرفه حصلت حادثة لنساء الحملة فسمعوا ليلة عرفه بعد أعمال تلك الليلة صيحة قوية (صراخاً قوياً) تكرر مرتين أيقظ النائمة من نومها، والغريب أن بعض الجالسين من النساء لم يسمعوا تلك الصيحة، فهذه الصيحة أرعبت النساء وأخافتهم ولم يعرفوا من أين هذا الصوت.

در سال ١٤٢٤ هـ ق مناسك حج را به جا آوردم و الحمد لله اين دومين حج من بود و همسرم نیز مرا همراهی می کرد. ما با یکی از کاروان های مشهور حج در «احساء» بودیم و در این حج مبارک چه عبرت ها و داستان هایی داشتیم. در شب عرفه حادثه ای برای زنان کاروان اتفاق افتاد؛ در شب عرفه پس از انجام اعمال آن شب، صدای فریادی بلند (بانگی شدید) که دو بار تکرار شد و زنان خواب را بیدار کرد به گوش رسید. شگفت آن که برخی از زنانی که آنجا نشسته بودند، آن فریاد را نشنیدند. این بانگ بلند باعث ترس و وحشت زنان شد و آنها نفهمیدند که این صدا از کجا آمد.

والقصة الثانية والأهم هي: عندما دخلت أنا وزوجتي الحرم لطواف الحج شاهدت زحاماً شديداً وخشيت أن لا أستطيع تطويق زوجتي طواف الحج، وقال لنا المرشد الديني للحمله: عندما

تشاهدون زحاماً قولوا: يا عليم يا عظيم ينفك الزحام، حيث جربت هذا الذكر في طواف العمرة ولاحظت الزحام ينفك - عموماً - قلت مرة واحدة: يا عليم يا عظيم، وإذا برجل يأتي فوراً من بين الركن والمقام ويشق صفوف الحجيج بعد انتهائي من الذكر، وكأنه أت لنا من طوافه أو قبل أن ينهي طوافه حيث لم يعبر الركن والمقام، واستقبلنا مخصوص والكعبة خلفه ولم يكن في طريقه لنا أحد من الحجيج، وقال لي: تعال خلفي أطوفكما وذهبت خلفه مع زوجتي وطوفنا طواف الحج ولم نشعر بأي زحام أو ضيق، وكان يقرأ أدعية وأذكار ومن بينها دعاء كميل وأنا أكثر الصلاة على محمد وآل محمد وأقول في نفسي: ربما يكون هذا المهدي محمد بن الحسن (ع) ولكن أقول: من أنا حتى يخرج لي المهدي ويطوفني؟ وفي أثناء الشوط الأول من الطواف كانت زوجتي خلفي وقال لي: دع زوجتك أمامك، وأمرتها أن تكون أمامي وخلفه أي وسطنا وهو قصد أن يعلمني كيف أحافظ على زوجتي أثناء الطواف.

ماجرای دوم که مهمتر است به شرح زیر می باشد: وقتی من و همسرم برای طواف حج وارد حرم شدیم، دیدم جمعیت، بسیار زیاد است و من از این ترسیدم که نتوانم همسرم را طواف حج دهم. راهنمای دینی کاروان به ما گفت: وقتی انبوه جمعیت را مشاهده می کنید بگویید «یا عظیم یا عظیم»، راه باز می شود. من این ذکر را در طواف عمره تجربه کرده بودم و دیدم که معمولاً جمعیت باز می شود. یک بار که گفتم «یا عظیم یا عظیم»، ناگهان مردی را دیدم که همان لحظه وقتی من ذکر را تمام کردم از بین رکن و مقام آمد و صفوف حاجیان را شکافت. گویی او در حین طواف خودش یا قبل از این که طوافش تمام شود به سراغ ما آمده بود زیرا وی از رکن و مقام رد نشده بود. او به طور ویژه ای به پیشواز ما آمد، در حالی که

کعبه پشت سرش بود و در مسیرش به سمت ما حتی یک نفر از حاجیان سر راهش نبود. او به من گفت: پشت سر من بیا تا شما دو تا را طواف دهم. من با همسرم پشت سرش رفتیم و به طواف حج مشغول شدیم، و هیچ شلوغی و فشاری احساس نکردیم. او دعاها و اذکاری می خواند و در بین آنها دعای کمیل را می خواند و من بسیار بر محمد و آل محمد صلوات می فرستادم و با خودم می گفتم: شاید این مهدی محمد بن الحسن (ع) باشد ولی می گفتم: من کی هستم که مهدی به سراغ من بیاید و مرا طواف دهد؟ در اثنای دور اول طواف که همسرم پشت سرم بود، آن مرد به من گفت: همسرت را جلویت بگذار. من نیز به او گفتم که جلوی من و پشت سر آن مرد یعنی وسط ما دو تا بیاید. منظور آن مرد این بود که به من بیاموزد چگونه در اثنای طواف از همسرم محافظت کنم.

و عند وصولنا إلى الحجر الأسود یشیر إليه بيمينه ویقول: الله أكبر، و عندما انتهينا من الشوط السابع بعد مقام إبراهيم (ع) قلت له: أريد أن أطوف طواف النساء معك، فقال لي: إن شاء الله، وكأنه یودعني وقابلني بوجهه وهو یمشي عني إلى الورا و كأنه أزاح تلك الآلاف من الناس وهو یمشي إلى الخلف، واتسع له المكان ومضى، وكان الحجيج بحر وهو موجة قوية أزاحت مياه البحر.

هنگام رسیدن به حجر الاسود او با دست راستش به آن اشاره می کرد و می گفت: «الله اکبر». و هنگامی که از طواف هفتم فارغ شدیم پس از مقام ابراهیم (ع) به او گفتم: می خواهم با شما طواف نسا به جا آورم. او به من گفت: «ان شاء الله»، و گویی با من خداحافظی می کرد، و در حالی که صورتش رو به روی من بود، به عقب می رفت و از من دور می شد، به طوری که گویی آن هزاران

نفر از مردم را کنار می‌زد و به عقب حرکت می‌کرد؛ جا برای او باز می‌شد و وی می‌رفت، گویی حاجیان دریا بودند و او موج تنومندی بود که آب‌های دریا را می‌شکافت و کنار می‌زد.

أما أوصاف هذا الرجل: فهو غائر العينين، مشرف الحاجبين، طويل نحيف، أسمر اللون، شعره أسود طويل، والغريب أنه يلبس لباساً أخضر فاتحاً يوم طواف الحج وعلى رأسه غطاء نسميه نحن بالخليجي الطاقية. سؤالي: من هو هذا الرجل؟ هل هو يمانى آل محمد؟ ومن أنا حتى يأتي يمانى آل محمد (ع) ويطوفني؟ أم هو الخضر بما أنه لابس لباساً أخضر، أم أنه من أنصار الإمام المهدي محمد بن الحسن (ع)؟؟؟

اما اوصاف این مرد به این شرح است: چشمانی فرو رفته و ابروهای بلند داشت، بلند قد و لاغر و گندمگون بود و موهای سیاه بلندی داشت، و تعجب آور اینجا است که او در روز طواف حج، لباس سبز روشنی به تن داشت و بر سرش هم پوششی بود که ما آن را به گویش خلیجی، «طاقیه» (عرقچین) می‌نامیم. سؤال من این است: این مرد کیست؟ آیا او همان یمانی آل محمد(ع) است؟ در حالی که من چه کسی باشم که یمانی آل محمد(ع) بیاید و مرا طواف دهد؟

وسألت أحد طلبة الحوزة وقال: إنه الإمام (ع)، وسألت أحد المؤمنين، وقال: ربما يكون الخضر (ع) أو أحد أعوان الإمام (ع).

یا شاید او خضر بوده چون لباس سبزی به تن داشته است؟ یا شاید یکی از انصار امام مهدی محمد بن الحسن (ع) بوده است؟؟

سمعت قصة حصلت لأحد الأنصار وقصها عليّ ووصفه لي وهي نفس الصفات التي رأيتها ولو رأيت الرجل الذي طوفني بعد هذه السنين عرفته من بين مليون رجل.

از یکی از طلبه‌های حوزه سؤال کردم، او گفت: او امام (ع) بوده است. از یکی از مؤمنین پرسیدم، گفت: شاید خضر (ع) یا یکی از یاران امام (ع) باشد. چنین ماجرای را از یکی از انصار نیز شنیدم؛ او داستانش را برای من تعریف کرد و توصیفش نمود، همان صفاتی بود که من دیده بودم و اگر بعد از این همه سال، آن مردی که مرا طواف داده بود بینم، او را از بین یک میلیون نفر می‌شناسم.

والسلام على يمانى آل محمد ورحمة الله وبركاته
اللهم صل على محمد وآل محمد الأئمة والمهدين وسلم تسليماً
مسلم أنصاري ٤٠ سنة
الأحساء - السعودية
تحصيل ثانوي

و سلام بر یمانى آل محمد و رحمة الله و برکاته
اللهم صل على محمد و آل محمد الائمة و المهدين و سلم تسليماً
مسلم انصارى ٤٠ ساله
احساء - عربستان سعودى
تحصيلات متوسطه

ج/ بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين

وصلى الله على محمد وآل محمد الأئمة والمهديين وسلم تسليماً
إعلم أن الله ذاكر من ذكره ويعطي الكثير بالقليل وأنت ذكرته
سبحانه في بيته بإخلاص فذكرك وأعانك ويسر أمرك، أسأل الله
أن يوفقك دائماً للإخلاص له سبحانه والعمل لما يرضيه، أما عبد
الله الذي أعانك فهو أعانك بحول الله وقوته ، وعندما أمره الله أن
يعينك فالفضل كله لله سبحانه، فاشكر الله سبحانه وتعالى الذي منَّ
عليك بهذا ولو أن الله أمره أن يخبرك باسمه لأخبرك. أما إن هذا
العبد عندما كان يصل الحجر يقول: الله أكبر فهذا تكليفه هو، أما
أنت وغيرك من الناس فتكليفكم أن تقولوا عند وصول الحجر:
(اللَّهُمَّ أَمَانَتِي أَدَيْتُهَا وَمِيثَاقِي تَعَاهَدْتُهُ لِتَشْهَدَ لِي بِالْمُؤَافَاةِ اللَّهُمَّ
تَصَدِّيقاً بِكِتَابِكَ وَعَلَى سُنَّةِ نَبِيِّكَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا
شَرِيكَ لَهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَأَنَّ عَلِيًّا وَالْأئِمَّةَ مِنْ وَلَدِهِ
حُجَجَ اللَّهِ وَأَنَّ الْمَهْدِيَّ وَالْمَهْدِيِّينَ مِنْ وَلَدِهِ حُجَجَ اللَّهِ - وتعدهم الى
حجة الله في زمانك - آمَنْتُ بِاللَّهِ وَكَفَرْتُ بِالْحَبْتِ وَالطَّاغُوتِ
وَبِاللَّاتِ وَالْعُزَّىٰ وَعِبَادَةِ الشَّيْطَانِ وَعِبَادَةِ كُلِّ نِدٍّ يُدْعَى مِنْ دُونِ
اللَّهِ).

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين

وصلى الله على محمد وآل محمد الأئمة والمهديين وسلم تسليماً

بدان که خداوند یادکنندهی کسی است که او را یاد کند و در مقابل اندک،
بسیار عطا می کند. شما او را با اخلاص در خانه اش یاد کردی، او نیز شما را یاد
کرد و یاری نمود و کارت را آسان ساخت. از خداوند مسئلت می نمایم که شما را
همواره به اخلاص برای او و عمل به آنچه مورد رضای او است، موفق بدارد. آن

بنده‌ی خدایی که به شما کمک کرد، به حول و قوه‌ی خدا و آن‌گاه که خداوند به وی فرمان داد، شما را یاری رساند؛ بنابراین فضل و کمال تماماً از آن خدای سبحان است. خداوند سبحان و متعال را بر این نعمتی که بر شما منت نهاد، شکرگزار باش. اگر خداوند او را دستور می‌داد که نامش را به شما بگوید، شما را از نام خویش مطلع می‌ساخت. این بنده وقتی به حجر می‌رسید می‌گفت: «الله اکبر»؛ این تکلیف او بود، ولی شما و دیگر مردم، وظیفه‌تان این است که وقتی به حجر می‌رسید بگویید: خداوندا! ادای امانت کردم و به میثاقم وفا نمودم تا این که به وفای به عهد برایم گواهی دهی. بارخدا، کتاب تو (قرآن) و سنت پیامبرت را تصدیق می‌کنم و گواهی می‌دهم که جز خدای یکتا و بی‌همتا معبودی نیست و به راستی محمد بنده و فرستاده‌ی او است و علی و ائمه از فرزندان او حجت‌های خدایند و مهدی و مهدیین از فرزندان او حجت‌های خدایند و آنها را تا حجت خدا در زمانت می‌شماری. به خدا ایمان آوردم و به جبت و طاغوت و لات و عزّی و به پرستش شیطان و پرستش آنچه همتای خدا خوانده می‌شود کفر ورزیدم.

ودین الله كله يكاد يكون مسألة واحدة فتح بها خلق الإنسان الأرضي ذكرها تعالى بقوله: (إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً)، والقرآن كله في الفاتحة والفاتحة في البسملة والبسملة في الباء والباء في النقطة والنقطة علي (ع)، قال أمير المؤمنين: (أنا النقطة)، وماذا كان أمير المؤمنين علي (ع) غير أنه خليفة الله في أرضه؟!

همه‌ی دین خدا تقریباً یک موضوع است که خداوند آفرینش انسانی زمینی را با آن آغاز نمود و خدای تعالی با «من در زمین خلیفه‌ای قرار می‌دهم» به آن

اشاره فرموده است. قرآن جملگی در سوره‌ی فاتحه است و فاتحه در بسمله و بسمله در «باء» و «باء» در نقطه و آن نقطه علی (ع) است. امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید: «من آن نقطه هستم». و امیرالمؤمنین علی (ع) چیست؟! جز این که ایشان جانشین خدا بر زمینش می‌باشد؟!!

إذن، فالنقطة والباء والبسمة والفاتحة والقرآن والدين كله هو خليفة الله في أرضه، والقرآن والدين كله هو العهد والميثاق الذي أخذ على العباد بإطاعة خلفاء الله وأودعه الله في حجر الأساس أو الحجر الأسود أو حجر الزاوية أو الحجر المقتطع من محمد لهدم حاكمية الشيطان والطاغوت، وقد ذكر هذا الحجر في الكتب السماوية وفي الروايات، وقريش عندما اختلفوا فيمن يحمل الحجر كانوا يعلمون أن هذا الحجر يشير إلى أمر عظيم ولهذا اختلفوا فيمن يحمله، وكانت مشيئة الله أن محمداً هو من حمل الحجر ووضع في مكانه لتتم آية الله، وإشارته سبحانه إن قائم الحق والعبد الذي أودعه الله العهد والميثاق الذي يشير له هذا الحجر سيخرج من محمد الذي حمل الحجر.

بنابراین نقطه و بء و بسمله و فاتحه و قرآن و دین همگی عبارتند از همان جانشین خدا در زمینش. قرآن و دین تماماً همان عهد و پیمانی است که از بندگان بر اطاعت جانشینان الهی گرفته شده است و خدا آن را در حجر الاساس یا حجرالاسود یا سنگ بنا یا سنگ جدا شده از حضرت محمد (ص) برای منهدم ساختن حاکمیت شیطان و طاغوت به ودیعه نهاده است. این سنگ در کتب آسمانی و در روایات یاد شده است. قریش آن گاه که بر سر کسی که سنگ را بردارد با هم دچار اختلاف شدند، می‌دانستند این سنگ به موضوع مهمی اشاره

دارد و به همین جهت در مورد کسی که قرار بود حامل آن باشد، دچار اختلاف و چنددستگی شدند. خواست و مشیت خدا آن بود که حضرت محمد (ص) کسی باشد که آن سنگ را برمی‌دارد و در جایش قرار می‌دهد تا نشانه‌ی الهی به سرانجام رسد؛ اشاره‌ی خدای سبحان آن بود که قائم به حق و بنده‌ای که خدا عهد و میثاق را در آن به ودیعه نهاده است و این سنگ به او اشاره می‌کند، از محمد (ص) که سنگ را حمل کرده بود، خارج می‌گردد.

عَنْ سَعِيدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَعْرَجِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع)، قَالَ: (إِنَّ قَرَيْشًا فِي الْجَاهِلِيَّةِ هَدَمُوا الْبَيْتَ فَلَمَّا أَرَادُوا بِنَاءَهُ حِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَهُ وَالْقِيَّ فِي رُوعِهِمُ الرُّعْبُ حَتَّى قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ لِيَأْتِي كُلُّ رَجُلٍ مِنْكُمْ بِأَطْيَبِ مَالِهِ وَلَا تَأْتُوا بِمَالٍ اِكْتَسَبْتُمُوهُ مِنْ قَطِيعَةِ رَحِمٍ أَوْ حَرَامٍ فَفَعَلُوا فَخُلِّيَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ بِنَائِهِ فَبَنَوْهُ حَتَّى انْتَهَوْا إِلَى مَوْضِعِ الْحَجَرِ الْأَسْوَدِ فَتَشَاجَرُوا فِيهِ أَيُّهُمْ يَضَعُ الْحَجَرَ الْأَسْوَدَ فِي مَوْضِعِهِ حَتَّى كَادَ أَنْ يَكُونَ بَيْنَهُمْ شَرٌّ فَحَكَّمُوا أَوَّلَ مَنْ يَدْخُلُ مِنْ بَابِ الْمَسْجِدِ فَدَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ فَلَمَّا أَتَاهُمْ أَمَرَ بِثَوْبٍ فَبَسَطَ ثُمَّ وَضَعَ الْحَجَرَ فِي وَسْطِهِ ثُمَّ أَخَذَتِ الْقَبَائِلُ بِجَوَانِبِ الثَّوْبِ فَرَفَعُوهُ ثُمَّ تَنَاوَلَهُ فَوَضَعَهُ فِي مَوْضِعِهِ فَخَصَّهُ اللَّهُ بِهِ) ([644]).

از سعید بن عبدالله اعرج از ابی عبدالله (ع) نقل شده است که فرمود: «قریش در جاهلیت خانه (کعبه) را ویران کردند. هنگامی که خواستند آن را بنا کنند نیرویی بین آنها و آن بود که ترس دل‌هایشان انداخت تا این که کسی از آنها گفت: از بین هر یک از شما، مردی که پاک‌ترین مال را دارد بیاید و مالی که از طریق قطع رحم یا از طریق حرام کسب کرده باشد، نیاورد. چنین کردند و مانع بین آنها و ساخت بنا از بین رفت. شروع به بنا کردن آن نمودند تا به موضع حجر

الاسود رسیدند. با یکدیگر مشاجره می نمودند که چه کسی حجر الاسود را در جایگاهش قرار دهد تا جایی که نزدیک بود شری واقع شود (نزاع شود). در نهایت حکم کردند اولین کسی که از در مسجد الحرام داخل شود، این کار را انجام دهد. رسول الله (ص) وارد شد. هنگامی که وارد شد، دستور داد پیراهنی پهن شود، سپس سنگ را میان آن نهاد و پس از آن نمایندگان قبایل گوشه های آن را گرفتند و بلندش نمودند. سپس رسول اکرم (ص) آن را برداشت و در جایگاهش قرار داد و (این گونه) خداوند آن را به مخصوص او (ص) گردانید» [645].

فمحمد حمل الحجر الأسود وهذه إشارة أن القائم وحامل الخطيئة وحامل الراية السوداء التي تشير إليها سيخرج من محمد ، وأيضاً محمد هو من يحمله في صلبه؛ لأنه مستودع في فاطمة بنت محمد ولذا يكون حامل الخطيئة الحقيقي هو رسول الله محمد .

پس حضرت محمد (ص) حجر الاسود را حمل نمود و این اشاره ای است بر این که قائم و حمل کننده ی خطا و حامل پرچم سیاه که به آن اشاره دارد، از حضرت محمد (ص) خارج خواهد شد، و نیز حضرت محمد (ص) کسی است که او را در صلب خود حمل می کند؛ زیرا او در فاطمه دختر محمد (ص) به ودیعه نهاده شده است و لذا حمل کننده ی واقعی خطا، پیامبر خدا حضرت محمد (ص) می باشد.

أما اللون الأسود الذي شاء الله أن يكتسي به هذا الحجر فهو يشير إلى ذنوب العباد ويذكرهم بخطاياهم لعلمهم يتوبون ويستغفرون وهم في بيت الله، وهو نفسه لون رايات قائم الحق، قائم آل محمد السوداء، فالرايات السود تشير إلى الحجر والحجر

يشير إليها وكلاهما يشيران بلونهما الأسود إلى خطيئة نقض العهد والميثاق المأخوذ على الخلق في الذر، وأيضاً يشيران إلى ما يتحمله من عناء حامل هذه الخطيئة - وحامل الراية السوداء التي تشير إلى الخطيئة - العبد الذي أوكل بكتاب العهد والميثاق، وهو الحجر الأسود وهو قائم آل محمد.

اما رنگ سیاہی کہ خداوند خواسته است تا این سنگ را با آن بیوشاند، به گناه بندگان اشاره دارد و خطاها و اشتباه‌هایشان را به آنها یادآوری می‌کند، تا شاید در حالی که در خانه‌ی خدا هستند توبه کنند و آمرزش بخواهند. این رنگ، همان رنگ سیاه پرچم حق قائم است؛ پرچم‌های سیاه به سنگ اشاره دارد و سنگ هم به آن اشاره می‌کند و این دو با رنگ سیاه خود، با گناه و خطای نقض عهد و میثاقی که از خلق در عالم ذر گرفته شد، و همچنین به رنجی که حامل این خطا و حامل پرچم سیاہی که به این خطا و گناه اشاره می‌کند، بر دوش می‌کشد، اشاره می‌نمایند؛ بنده‌ای که به نوشتن این عهد و پیمان موکل شد؛ او، همان حجرالاسود و همان قائم آل محمد است.

والحجر مرتبط بمسألة الفداء الموجودة في الدين الإلهي وعلى طول المسيرة المباركة لهذا الدين فدين الله واحد؛ لأنه من عند واحد، والفداء قد ظهر في الإسلام بأجلى صورته في الحسين (ع)، وقبل الإسلام تجد الفداء في الحنيفية دين إبراهيم (ع) بإسماعيل، وتجده أيضاً بعبد الله والد الرسول محمد، وأيضاً تجده في اليهودية دين موسى (ع) بيحيى بن زكريا (ع)، وتجده في النصرانية بالمصلوب، وبغض النظر عن كون النصارى يتوهمون أن المصلوب هو عيسى (ع) نفسه، فإنهم يعتقدون بأن المصلوب هو حامل الخطيئة ومعتقداتهم وإن كان فيها تحريف

ولكن هذا لا يعني أنها جميعاً جاءت من فراغ تام وليس لها أي أصل في دين الله سبحانه حرقت عنه، بل كثير من العقائد المنحرفة في الحقيقة هي تستند إلى أصل ديني أخذه علماء الضلال غير العاملين وحرّفوه وبنوا عليه عقيدة فاسدة، فقضية كون الرسل يتحملون بعض خطايا أممهم ليسيروا بالأمة ككل إلى الله موجودة في دين الله ولم تأت من فراغ، ويمكنك مراجعة نصوص التوراة مثلاً للإطلاع على تحمل موسى (ع) عناءاً إضافياً لما يقترفه قومه من الخطايا، ورسول الله محمد تحمل خطايا المؤمنين قال تعالى: (لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيكَ صِرَاطاً مُسْتَقِيماً) [646].

و این سنگ با مسئله‌ی فدا شدن که در دین الهی و در طول مسیر یکتای مبارک این دین وجود دارد، ارتباط دارد؛ چرا که دین خدا یکی است؛ چون از سوی یگانه آمده است، و فداکاری و ایثار در اسلام با روشن‌ترین صورت در حسین (ع) تجلی یافت و قبل از اسلام نیز در دین حنیف ابراهیم (ع) با اسماعیل متجلی گشت. این موضوع را در عبدالله پدر حضرت محمد (ص) نیز می‌یابیم؛ و همچنین در دین یهود دین موسی (ع)، در یحیی پسر زکریا (ع) و در مسیحیت با مصلوب (به صلیب کشیده شده) جلوه‌گر شده است؛ صرف نظر از این که نصاری گمان می‌کنند که مصلوب، خود عیسی (ع) بوده است؛ آنها اعتقاد دارند که فرد به دار آویخته شده همان بر دوش کشنده‌ی گناه است. چنین اعتقادی اگر چه دستخوش تحریف شده است ولی به آن معنا نیست که کاملاً پوچ باشد و هیچ اصل و ریشه‌ای در دین خدای سبحان که این اعتقاد از آن انحراف یافته است، نداشته باشد؛ بلکه بسیاری از عقاید منحرف، در حقیقت مستند به مبدأ دینی است و خاستگاه دینی دارد که علمای گمراه غیرعامل، آن را به دست گرفته، منحرف

ساخته و عقیده فاسدی بر مبنای آن پایه‌ریزی کرده‌اند. این قضیه که پیامبران برخی خطاهای امت‌های خود را متحمل می‌شوند تا امت را جملگی به سوی خداوند سیر دهند، در دین خدا وجود دارد و بی‌پایه و اساس نیست. به عنوان مثال شما با مراجعه به متون تورات درمی‌یابید که موسی (ع) رنج و زحمت مضاعفی را متحمل می‌شود هنگامی که قومش خطاهایی را مرتکب می‌شوند. حضرت محمد (ص) نیز خطاهای مؤمنین را متحمل می‌شود. خداوند متعال می‌فرماید: «تا خداوند گناه تو را آنچه پیش از این بود و آنچه پس از این باشد برای تو بیامرزد و نعمت خود را بر تو تمام کند و تو را به صراط مستقیم راه نماید» [647].

وتفسیرها فی الظاهر: أنه تحمل خطايا أمته و غفرها الله له ، عن عمر بن يزيد بياع السابري قال: (قلت: لأبي عبد الله (ع): قول الله في كتابه (لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ) قال: ما كان له من ذنب ولا هم بذنب ولكن الله حملة ذنوب شيعته ثم غفرها له) [648].

تفسیر ظاهری آیه چنین است که او گناهان امت را بر دوش می‌گیرد و خداوند آنها را برای او می‌آمرزد. از عمر بن یزید بیاع سابری نقل شده است که گفت: به ابو عبدالله (ع) درباره‌ی آیه‌ی « تا خداوند گناه تو را آنچه پیش از این بود و آنچه پس از این باشد برای تو بیامرزد » سؤال کردم. حضرت (ع) فرمود: «پیامبر معصیتی نداشت و اراده‌ی معصیتی نکرد ولی خداوند گناهان شیعیان را بر او تحمیل فرمود، سپس آنها را برای او آمرزید».

وتحمل الرسل لخطايا أممهم لا يعني أنهم يتحملون خطيئة نقض العهد والميثاق عن منكري خلفاء الله الذين يموتون على هذا الإنكار، بل هم يتحملون خطيئة من غفل عن تذكر العهد والميثاق، ونقضه مدة من الزمن في هذه الحياة الدنيا، كما أن تحملهم لخطايا أممهم لا يعني أنهم يصبحون أصحاب خطيئة عوضاً عن أممهم، بل معناه... أنهم يتحملون أثقالاً إضافية وعبءاً إضافياً في تبليغ رسالاتهم في هذه الدنيا للناس، وهذا طبعاً بإرادتهم هم؛ لأنهم هم من يطلب هذا، فالأب الرحيم بأبنائه يتحمل نتائج أخطائهم في كثير من الأحيان، وإن كانت تسبب له عبءاً ومشقة وربما الآلام والقتل في سبيل الله، كما هو الحال في الحسين (ع)؛ وذلك لأن الأب يرجو صلاح أبنائه في النهاية، وربما كثيرون لا يتذكرون العهد حتى يراق دم أبيهم ولي الله فيكون سبباً لتذكرهم العهد والميثاق، ولهذا تجد الحسين (ع) الذي شاء الله أن يجعله سبباً لتذكر عدد كبير من الخلق قد ترك الحج وأقبل يحث الخطى إلى مكان ذبحه (ع).

این که فرستادگان گناهان امت‌هایشان را متحمل می‌شوند به این معنا نیست که آنها گناه نقض عهد و پیمان منکرین جانشین خدا را که بر این انکار می‌میرند، متحمل می‌شوند بلکه آنها گناه کسی را بر دوش می‌گیرند که از یادآوری این عهد و پیمان غفلت ورزیده و مدت زمانی در این زندگی دنیوی، نقض عهد نموده است. به علاوه این که فرستادگان گناهان امت‌هایشان را متحمل می‌شوند به این مفهوم نیست که آنها به جای امت‌هایشان، خود اهل گناه و معصیت می‌شوند بلکه به این معنا است که... بارهایی اضافی و زحمت و مشقت بیشتری در تبلیغ رسالات خود در این دنیا برای مردم بر دوش می‌گیرند که این موضوع، طبیعتاً با اراده‌ی خود آنها صورت می‌گیرد زیرا خودشان چنین چیزی را درخواست

می‌نمایند. چه بسیار پیش می‌آید که یک پدر مهربان و دل‌سوز، پیامدهای خلاف‌کاری و اشتباه فرزندانش را بر عهده می‌گیرد هر چند ممکن است این کار زحمت و مشتق برای او در پی داشته باشد، و حتی گاهی اوقات رنج‌ها و کشته شدن در راه خدا را برای او رقم بزند همان‌طور وضعیت حسین (ع) نیز همین‌گونه است، و این از آن رو است که پدر چشم امید دارد که در نهایت کار، فرزندانش اصلاح شوند. چه بسا که بسیاری عهد را به خاطر نمی‌آورند مگر آن‌گاه که خون پدرشان یعنی ولی خدا بر زمین ریخته شود و این کار عاملی می‌شود بر این که آنها عهد و پیمان را به یاد آورند. از این رو می‌بینیم که امام حسین (ع) که خداوند اراده فرمود تا او را سببی برای یادآوری عده‌ی بسیاری از خلائق قرار دهد، حج را رها می‌کند و مسیری را که به مکان ذبح شدنش منتهی می‌شود، در پیش می‌گیرد.

أما علاقة الحجر بخطيئة آدم (ع) فهذا أمر قد تكفل الأئمة بيانه وإن كان ربما خفي فيما مضى على الناس لعله أرادها الله سبحانه، بل وعلاقة الحجر بخطايا الخلق أيضاً قد تكفلوا بيانه وقد بين هذا الأمر رسول الله محمد بأوضح بيان بالعمل - عندما قبّل الحجر - ولكنه بيان لمن لهم قلوب ويعون أفعال محمد الحكيم الذي يعمل الحكمة، لا كعمر بن الخطاب الذي يصرح إنه لا يفهم لماذا رسول الله محمد قبّل الحجر؟! ويصرح أن نفسه وحقيقته لا تتقبل تقبيل الحجر ولكنه يفعله فقط لأنه رأى رسول الله محمداً يفعل ذلك أمام الآلاف المسلمين، ولا يمكنه مخالفة محمد لأنه يدعي أنه خليفته، فهو يسفه فعل محمد ويستن به مجبراً فأبي مكر هذا، روى البخاري ومسلم وأحمد: (أن عمر جاء إلى الحجر فقبله وقال: إني لأعلم أنك حجر لا تضر ولا تنفع، ولولا أني رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقبلك ما قبلتك).

اما ارتباط سنگ با گناه آدم (ع)، موضوعی است که ائمه (ع) عهده‌دار تبیین آن شده‌اند، هر چند این مسئله بنا بر علتی که خداوند سبحان اراده فرموده، ممکن است چند صباحی در گذشته بر مردم پوشیده مانده باشد. ائمه (ع) همچنین تبیین رابطه‌ی سنگ با گناهان خلق را نیز بر عهده گرفته‌اند. پیامبر خدا حضرت محمد (ص) با واضح‌ترین بیان عملی - یعنی هنگامی که سنگ را بوسید - این موضوع را تشریح فرموده است و البته این عمل، بیانی برای کسانی است که بصیرت دارند و کارهای حضرت محمد (ص) را که حکیم است و حکیمانه عمل می‌کند، درمی‌یابند، نه همانند عمر بن خطاب که به صراحت می‌گوید نمی‌داند چرا پیامبر خدا حضرت محمد (ص) سنگ را بوسیده است! وی کاملاً بی‌پرده می‌گوید که نفس و حقیقتش بوسیدن سنگ را بر نمی‌تابد ولی فقط از این رو تن به این کار می‌دهد که دیده است که پیامبر خدا حضرت محمد (ص) این کار را در حضور هزاران نفر از مسلمانان انجام داده است. عمر بن خطاب نمی‌تواند با آن حضرت مخالفت ورزد زیرا ادعا می‌کند که جانشین او است. او کار حضرت محمد (ص) را سفیهانه می‌داند و از روی اکراه و اجبار آن عمل را انجام می‌دهد. آخر این چه مکر و حيله‌ای است؟! بخاری و مسلم و احمد روایت کرده‌اند: «عمر به سوی حجر آمد و آن را بوسید و گفت: من می‌دانم که تو فقط سنگ هستی و نه سودی داری و نه زبانی به بار می‌آوری، و اگر ندیده بودم که رسول خدا (ص) تو را می‌بوسید، تو را نمی‌بوسیدم».

وروی أحمد بسنده عن سوید بن غفلة، قال: (رأیت عمر یقبل الحجر ویقول: إني لأعلم أنك حجر لا تضر ولا تنفع، ولكني رأیت أبا القاسم صلی الله علیه وسلم بك حفیاً).

احمد با سند خودش از سوید بن غفله روایت می کند که می گوید: «عمر را دیدم که حجر را می بوسید و می گفت: من می دانم که تو سنگی هستی که نه زبانی می رسانی و نه سودی، ولی ابالقاسم (ص) را دیدم که تو را بسیار گرامی می داشت.»

فعمر بن الخطاب عندما قبل الحجر صرح بأنه كاره لهذا الفعل ومنكر له ومستخف بهذا الحجر وكونه الشاهد على العباد بالوفاء بالعهد والميثاق المأخوذ عليهم في الذر (وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ) [649].

بنابراین عمر بن خطاب وقتی حجر را بوسید، تصریح کرد که از این کار بیزار و متنفر است و این سنگ را خوار و سبک می شمارد در حالی که او شاهدی بر بندگان بر عهد و میثاق گرفته شده از آنان در عالم ذرّ می باشد: «و پروردگار تو از پشت بنی آدم فرزندانشان را بیرون آورد و آنان را بر خودشان گواه گرفت و پرسید: آیا من پروردگارتان نیستم؟ گفتند: آری، گواهی می دهیم تا در روز قیامت نگویند که ما از آن بی خبر بودیم» [650].

وهذه إشارة جلية لمن لهم قلوب يفقهون بها، بأن عمر بن الخطاب منكر للعهد والميثاق المأخوذ ولذا فنفسه تشمئز من الحجر الشاهد، وبالتالي يحاول عمر إنكار كون الحجر شاهداً حقيقياً، فيخاطب عمر بن الخطاب الحجر الشاهد والحجر الأساس والحجر الأسود بقوله: (إني لأعلم أنك حجر لا تضر ولا تنفع)، وبما أن الناس الذين كانوا يحيطون بعمر في هذا الموقف

قد رأوا رسول الله محمداً حفيماً بهذا الحجر شديد الاهتمام به ويقبل هذا الحجر ويسجد عليه، بل هم أنفسهم قد ورثوا عن حنيفة إبراهيم (ع) تقديس هذا الحجر والاهتمام به، لذا تدارك عمر قوله بفعله فقبل الحجر ولكن بعد ماذا؟! بعد أن سفه عمر تقبيل الحجر الأسود بأنه حجر لا يضر ولا ينفع، وبالتالي فلا حكمة في تقبيله، وبالتالي فإن عمر بقوله وفعله أراد أن يهمش الحجر الأسود وينفي كونه شاهداً، ويجعل تقبيل رسول الله للحجر وسجوده عليه أمراً مبهماً غير مفهوم خالياً من الحكمة، والحقيقة أنه لو كان الحجر الأسود لا يضر ولا ينفع لكان فعل رسول الله - وحاشاه - خالياً من الحكمة ولا يمكن أن يكون فعل رسول الله له معنى وحكماً إن لم يكن هذا الحجر يضر وينفع بإذن الله وبحوله وقوته سبحانه. إذن، فمشيئة الله أن يظهر ما يبطنه عمر من موقف تجاه الحجر أو العبد الموكل بالعهد والميثاق أو قائم آل محمد، وسبحان الله لا يضمّر الإنسان سوءاً إلا أظهره الله في فلتات لسانه.

و این اشاره‌ای آشکار برای کسانی است که دل‌هایی دارند که با آن می‌فهمند، به این که عمر بن خطاب، منکر عهد و پیمان گرفته شده است و در نتیجه نفس وی از سنگ شاهد بیزار و منزجر است. در نتیجه، عمر می‌کوشد این واقعیت را که حَجَرِ شاهد حقیقی است انکار کند، پس سنگِ شاهد، سنگِ اساس و حجر الاسود را با عبارت «من می‌دانم که تو نه زبانی می‌رسانی و نه سودی» مخاطب قرار می‌دهد. از آنجا که مردمی که گرداگر عمر بودند، در همین موضع، پیامبر خدا حضرت محمد (ص) را دیده بودند که این سنگ را بسیار گرامی می‌داشت و نسبت به آن اهتمام فراوانی می‌ورزید و آن را می‌بوسید و بر آن سجده می‌کرد، حتی خود آنها تقدیس و اهتمام به این سنگ را از دین حنیف ابراهیم (ع) به ارث برده بودند، لذا عمر پس انجام آن عمل، درصدد جبران سخنش برآمد، ولی چه

حاصل؟ پس از آن که عمر بوسیدن حجرالاسود را بی‌خردی خواند چرا که نه سودی می‌رساند و نه زیانی دارد، بوسیدن آن فارغ از هر نوع حکمتی است و لذا عمر با گفتار و کردار خود می‌خواست حجرالاسود را نادیده بگیرد و آن را بی‌اهمیت جلوه دهد و شاهد بودن آن را منتفی سازد و بوسه‌ی پیامبر خدا (ص) بر حجر و سجده‌گزاری حضرت بر آن را موضوعی مبهم، نامفهوم و عاری از حکمت جلوه دهد. واقعیت آن است که اگر حجر الاسود نه زیانی می‌رساند و نه سودی به بار دارد، کار پیامبر خدا (ص) خالی از حکمت می‌بود که هرگز چنین نیست و امکان ندارد که عمل پیامبر خدا (ص) معنا و حکمتی در بر داشته باشد، اگر این سنگ به اذن خدا و با حول و قوت الهی خالی از سود و زیان می‌بود. بنابراین خواست و مشیّت الهی بر آن بود که آنچه را که عمر نسبت به حجر یا بنده‌ی موکل به عهد و پیمان یا قائم آل محمد (ع) در دلش نهفته می‌داشت، برملا سازد. سبحان الله آدمی نیت سوئی در دل پنهان نمی‌دارد مگر این که خداوند آن را در لغزش‌های گفتاری‌اش پدیدار می‌گرداند.

وقد تكفل رسول الله محمد بيان أهمية الحجر الأسود وفضله بأقواله وأفعاله، ويكفي أن تعرف أن رسول الله قبله وسجد عليه ولم يسجد رسول الله على جزء من الكعبة غير الحجر الأسود، وبلغ عظيم هذا الأمر وأهميته أن رسول الله قال: (استلموا الركن، فإنه يمينا لله في خلقه، يصافح بها خلقه، مصافحة العبد أو الدخيل، ويشهد لمن استلمه بالموافاة) ([651]).

پیامبر خدا حضرت محمد (ص) بیان اهمیت حجرالاسود و ارزش و فضیلت آن را با گفتار و کردار خود بر عهده گرفت و همین بس که بدانی پیامبر خدا (ص) آن

را بوسید و بر آن سجده کرد، و این در حالی است که پیامبر خدا (ص) جز بر حجرالاسود، بر هیچ جای دیگر کعبه سجده ننموده است. عظمت و اهمیت این موضوع تا آن جا رسید که پیامبر خدا (ص) فرمود: «رکن را استلام (ببوسید و لمس) کنید چون او دست خدا بین بندگانش است که با آن با مخلوقاتش مصافحه می کند، مانند مصافحه ای که با بنده ی خود و یا با پناهنده ی خود می کند، و آن سنگ نسبت به کسانی که او را لمس می کنند و می بوسند در روز قیامت شهادت به برخورد و ملاقات و وفای به عهد و میثاق می دهد» [652].

والمراد بالركن أي الحجر الأسود؛ لأنه موضوع فيه، وتابع الأئمة نهج رسول الله في بيان أهمية الحجر بأقوالهم وأفعالهم، فبينوا أن الحجر هو حامل كتاب العهد والميثاق، وأن آدم قد بكى أربعين يوماً ونصب مجلساً للبكاء بقرب الحجر ليكفر عن خطيئته في نقض العهد (وَلَقَدْ عَاهَدْنَا إِلَى آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً) [653].

منظور از رکن، حجرالاسود است زیرا این سنگ در آن کار گذاشته شده است. ائمه (ع) نیز شیوه ی پیامبر خدا (ص) در بیان اهمیت سنگ را با گفتار و کردار خود ادامه دادند و بیان داشتند که سنگ، حامل کتاب عهد و پیمان است و این که آدم چهل روز گریست و مجلس گریه و سوگواری نزدیک سنگ برپا کرد تا گنااهش در نقض عهد مورد بخشش قرار گیرد: «و ما پیش از این با آدم پیمان بستیم ولی فراموش کرد، و شکیبایش نیافتیم» [654].

وإن الحجر كان درة بيضاء تضيء ولكنه في الأرض تحول للسواد بسبب خطايا العباد، فهذه الكلمات والأفعال المباركة التي

کرروها مرات امام أصحابهم کلها تاکید و بیان لأهمية الحجر الأسود، ولعلاقة الحجر بالخطیئة الأولى بل والخطایا على طول مسیرة الإنسانیة فی هذه الأرض.

این سنگ در ابتدا مرواریدی درشت و درخشان بود ولی در زمین به سبب گناهان بندگان، سیاه شد. این کلمات و اعمال مبارکی که (ائمہ (ع)) بارها پیش روی اصحاب خود تکرار نموده اند، همگی تاکید و بیان اهمیت حجرالاسود است و این که حجر با گناه نخستین و بلکه با تمام گناهانی که در طول مسیر انسانیت بر روی این زمین صورت می گیرد، ارتباط دارد.

عَنْ بُكَيْرِ بْنِ أَعِينٍ، قَالَ: (سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع): لِأَيِّ عِلَّةٍ وَضَعَ اللَّهُ الْحَجَرَ فِي الرُّكْنِ الَّذِي هُوَ فِيهِ وَلَمْ يُوضِعْ فِي غَيْرِهِ، وَلَا لَأَيِّ عِلَّةٍ تُقْبَلُ، وَلَا لَأَيِّ عِلَّةٍ أُخْرِجَ مِنَ الْجَنَّةِ، وَلَا لَأَيِّ عِلَّةٍ وَضِعَ مِيثَاقُ الْعِبَادِ وَالْعَهْدُ فِيهِ وَلَمْ يُوضِعْ فِي غَيْرِهِ، وَكَيْفَ السَّبَبُ فِي ذَلِكَ تُخْبِرُنِي جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ فَإِنَّ تَفَكَّرِي فِيهِ لَعَجَبٌ. قَالَ: فَقَالَ: سَأَلْتَ وَأَعْضَلْتَ فِي الْمَسْأَلَةِ وَاسْتَقْصَيْتَ فَافْهَمِ الْجَوَابَ وَفَرِّغْ قَلْبَكَ وَأَصْنَعْ سَمْعَكَ أُخْبِرَكَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ، إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَضَعَ الْحَجَرَ الْأَسْوَدَ وَهِيَ جَوْهَرَةٌ أُخْرِجَتْ مِنَ الْجَنَّةِ إِلَى آدَمَ (ع)، فَوَضِعَتْ فِي ذَلِكَ الرُّكْنِ لِعِلَّةِ الْمِيثَاقِ، وَذَلِكَ أَنَّهُ لَمَّا أَخَذَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ حِينَ أَخَذَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْمِيثَاقَ فِي ذَلِكَ الْمَكَانِ وَفِي ذَلِكَ الْمَكَانِ تَرَاءَى لَهُمْ، وَمِنْ ذَلِكَ الْمَكَانِ يَهْبِطُ الطَّيْرُ عَلَى الْقَائِمِ (ع)، فَأَوَّلُ مَنْ يُبَايِعُهُ ذَلِكَ الطَّائِرُ وَهُوَ وَاللَّهُ جَبْرَائِيلُ (ع)، وَإِلَى ذَلِكَ الْمَقَامِ يُسْنَدُ الْقَائِمُ ظَهْرَهُ وَهُوَ الْحُجَّةُ وَالِدَلِيلُ عَلَى الْقَائِمِ وَهُوَ الشَّاهِدُ لِمَنْ وَافَاهُ فِي ذَلِكَ الْمَكَانِ وَالشَّاهِدُ عَلَى مَنْ أَدَّى إِلَيْهِ الْمِيثَاقَ وَالْعَهْدَ الَّذِي أَخَذَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى الْعِبَادِ، وَأَمَّا الْقُبْلَةُ وَالِاسْتِئْلَامُ فَلِعِلَّةِ الْعَهْدِ تَجْدِيداً لِذَلِكَ الْعَهْدِ وَالْمِيثَاقِ، وَتَجْدِيداً لِلْبَيْعَةِ

لِيُؤَدُّوا إِلَيْهِ الْعَهْدَ الَّذِي أَخَذَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ فِي الْمِيثَاقِ، فَيَأْتُوهُ فِي كُلِّ سَنَةٍ وَيُؤَدُّوا إِلَيْهِ ذَلِكَ الْعَهْدَ وَالْأَمَانَةَ اللَّذَيْنِ أَخَذَا عَلَيْهِمْ، أَلَا تَرَى أَنَّكَ تَقُولُ أَمَانَتِي أَدَيْتَهَا وَمِيثَاقِي تَعَاهَدْتُهُ لِتَشْهَدَ لِي بِالْمُؤَافَاةِ؟ وَوَاللَّهِ مَا يُؤَدِّي ذَلِكَ أَحَدٌ غَيْرُ شَيْعَتِنَا وَلَا حَفِظَ ذَلِكَ الْعَهْدَ وَالْمِيثَاقَ أَحَدٌ غَيْرُ شَيْعَتِنَا، وَإِنَّهُمْ لَيَأْتُوهُ فَيَعْرِفُهُمْ وَيُصَدِّقُهُمْ، وَيَأْتِيهِ غَيْرُهُمْ فَيُنْكِرُهُمْ وَيُكَذِّبُهُمْ، وَذَلِكَ أَنَّهُ لَمْ يَحْفَظْ ذَلِكَ غَيْرُكُمْ، فَلَكُمْ وَاللَّهِ يَشْهَدُ وَعَلَيْهِمْ وَاللَّهِ يَشْهَدُ بِالْخَفْرِ وَالْجُحُودِ وَالْكَفْرِ، وَهُوَ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ مِنَ اللَّهِ عَلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَجِيءُ وَلَهُ لِسَانٌ نَاطِقٌ وَعَيْنَانِ فِي صُورَتِهِ الْأُولَى يَعْرِفُهُ الْخَلْقُ وَلَا يُنْكِرُهُ، يَشْهَدُ لِمَنْ وَافَاهُ وَجَدَّدَ الْعَهْدَ وَالْمِيثَاقَ عِنْدَهُ بِحِفْظِ الْعَهْدِ وَالْمِيثَاقِ وَأَدَاءِ الْأَمَانَةِ، وَيَشْهَدُ عَلَى كُلِّ مَنْ أَنْكَرَ وَجَدَّدَ وَنَسِيَ الْمِيثَاقَ بِالْكَفْرِ وَالْإِنْكَارِ، فَأَمَّا عَلَّةُ مَا أَخْرَجَهُ اللَّهُ مِنَ الْجَنَّةِ فَهَلْ تَدْرِي مَا كَانَ الْحَجَرُ؟ قُلْتُ: لَا، قَالَ: كَانَ مَلَكًا مِنْ عُظَمَاءِ الْمَلَائِكَةِ عِنْدَ اللَّهِ، فَلَمَّا أَخَذَ اللَّهُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ الْمِيثَاقَ كَانَ أَوَّلَ مَنْ آمَنَ بِهِ وَأَقْرَبَ ذَلِكَ الْمَلِكُ، فَاتَّخَذَهُ اللَّهُ أَمِينًا عَلَى جَمِيعِ خَلْقِهِ فَأَلْقَمَهُ الْمِيثَاقَ وَأَوْدَعَهُ عِنْدَهُ وَاسْتَعْبَدَ الْخَلْقَ أَنْ يُجَدِّدُوا عِنْدَهُ فِي كُلِّ سَنَةٍ الْأَقْرَارَ بِالْمِيثَاقِ وَالْعَهْدِ الَّذِي أَخَذَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيْهِمْ، ثُمَّ جَعَلَهُ اللَّهُ مَعَ آدَمَ فِي الْجَنَّةِ يُذَكِّرُهُ الْمِيثَاقَ وَيُجَدِّدُ عِنْدَهُ الْأَقْرَارَ فِي كُلِّ سَنَةٍ، فَلَمَّا عَصَى آدَمُ وَأَخْرَجَ مِنَ الْجَنَّةِ أَنْسَاهُ اللَّهُ الْعَهْدَ وَالْمِيثَاقَ الَّذِي أَخَذَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَعَلَى وَوَلَدِهِ لِمُحَمَّدٍ وَلِوَصِيِّهِ (ع) وَجَعَلَهُ تَائِبًا حَيْرَانَ، فَلَمَّا تَابَ اللَّهُ عَلَى آدَمَ حَوْلَ ذَلِكَ الْمَلِكِ فِي صُورَةِ دُرَّةٍ بَيْضَاءَ فَرَمَاهُ مِنَ الْجَنَّةِ إِلَى آدَمَ (ع) وَهُوَ بِأَرْضِ الْهِنْدِ، فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ أَنْسَ إِلَيْهِ وَهُوَ لَا يَعْرِفُهُ بِأَكْثَرِ مِنْ أَنَّهُ جَوْهَرَةٌ وَأَنْطَقَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَقَالَ لَهُ: يَا آدَمُ أَتَعْرِفُنِي؟ قَالَ: لَا، قَالَ: أَجَلٌ اسْتَحْوَذَ عَلَيْكَ الشَّيْطَانُ فَاَنْسَاكَ ذِكْرَ رَبِّكَ، ثُمَّ تَحَوَّلَ إِلَى صُورَتِهِ الَّتِي كَانَ مَعَ آدَمَ فِي الْجَنَّةِ، فَقَالَ لِآدَمَ: أَيْنَ الْعَهْدُ وَالْمِيثَاقُ؟ فَوَتَّبَعَ إِلَيْهِ آدَمَ وَذَكَرَ الْمِيثَاقَ وَبَكَى وَخَضَعَ لَهُ وَقَبَّلَهُ وَجَدَّدَ الْأَقْرَارَ بِالْعَهْدِ وَالْمِيثَاقِ، ثُمَّ حَوَّلَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى جَوْهَرَةِ الْحَجَرِ دُرَّةٍ بَيْضَاءَ

صَافِيَةً تُضِيءُ فَحَمَلَهُ آدَمُ (ع) عَلَى عَاتِقِهِ إِجْلَالاً لَهُ وَتَعْظِيماً، فَكَانَ إِذَا أَعْيَا حَمَلَهُ عَنْهُ جَبْرَائِيلُ (ع) حَتَّى وَافَى بِهِ مَكَّةَ، فَمَا زَالَ يَأْنَسُ بِهِ بِمَكَّةَ وَيُجَدِّدُ الْإِقْرَارَ لَهُ كُلَّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ، ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمَّا بَنَى الْكَعْبَةَ وَضَعَ الْحَجَرَ فِي ذَلِكَ الْمَكَانِ؛ لِأَنَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى حِينَ أَخَذَ الْمِيثَاقَ مِنْ وُلْدِ آدَمَ أَخَذَهُ فِي ذَلِكَ الْمَكَانِ وَفِي ذَلِكَ الْمَكَانِ أَلْقَمَ الْمَلِكَ الْمِيثَاقَ، وَلِذَلِكَ وَضَعَ فِي ذَلِكَ الرُّكْنِ وَنَحَى آدَمَ مِنْ مَكَانِ الْبَيْتِ إِلَى الصَّفَا وَحَوَاءَ إِلَى الْمَرْوَةِ، وَوَضَعَ الْحَجَرَ فِي ذَلِكَ الرُّكْنِ فَلَمَّا نَظَرَ آدَمُ مِنَ الصَّفَا وَقَدْ وَضِعَ الْحَجَرُ فِي الرُّكْنِ كَبَّرَ اللَّهُ وَهَلَّلَهُ وَمَجَّدَهُ، فَلِذَلِكَ جَرَتِ السُّنَّةُ بِالتَّكْبِيرِ وَاسْتِقْبَالِ الرُّكْنِ الَّذِي فِيهِ الْحَجَرُ مِنَ الصَّفَا، فَإِنَّ اللَّهَ أَوْدَعَهُ الْمِيثَاقَ وَالْعَهْدَ دُونَ غَيْرِهِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ؛ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمَّا أَخَذَ الْمِيثَاقَ لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ وَلِمُحَمَّدٍ بِالنُّبُوَّةِ وَلِعَلِّيٍّ (ع) بِالْوَصِيَّةِ اصْطَلَكَتْ فَرَائِصُ الْمَلَائِكَةِ، فَأَوَّلُ مَنْ أَسْرَعَ إِلَى الْإِقْرَارِ ذَلِكَ الْمَلِكُ لَمْ يَكُنْ فِيهِمْ أَشَدُّ حُبًّا لِمُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ مِنْهُ، وَلِذَلِكَ اخْتَارَهُ اللَّهُ مِنْ بَيْنِهِمْ وَأَلْقَمَهُ الْمِيثَاقَ وَهُوَ يَجِيءُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَهُ لِسَانٌ نَاطِقٌ وَعَيْنٌ نَاطِرَةٌ يَشْهَدُ لِكُلِّ مَنْ وَافَاهُ إِلَى ذَلِكَ الْمَكَانِ وَحَفِظَ الْمِيثَاقَ (655)].

از بکیر بن اعین روایت شده است که می گوید: از حضرت ابا عبد الله (ع) پرسیدم: برای چه خداوند حجر را در رکنی که فعلاً در آن است قرار داد نه در ارکان دیگر؟ و برای چه بوسیده می شود؟ و برای چه از بهشت خارج شد؟ و برای چه میثاق و عهد بندگان در آن قرار داده شده است نه در جای دیگر؟ فدایت شوم از علت این موارد مرا با خبر کنید که سرگردان و متحیر می باشم؟ بکیر می گوید: امام (ع) فرمودند: «از مسأله‌ی بسیار مشکل و سختی پرسیدی و پی گیری نمودی. پس بدان و دلت را فارغ بدار و گوش فراده تا ان شاء الله تو را باخبر سازم. خداوند تبارک و تعالی حجر الأسود را که گوهری بود از بهشت بیرون آورد و نزد حضرت آدم (ع) قرار داد و در آن رکن قرار داده شد زیرا میثاق و پیمان خلیق در

آن بود. به این صورت که: زمانی که ذریه‌ی بنی آدم را از صلب آن‌ها خارج نمود، خداوند در همین مکان از آن‌ها عهد و پیمان را اخذ نمود و در این مکان ایشان را رؤیت کرد و نیز از همین مکان پرنده بر حضرت قائم (ع) فرود می‌آید و اولین نفری که با قائم بیعت می‌کند آن پرنده است که به خدا سوگند، همان جبرئیل (ع) می‌باشد. به همین مقام قائم (ع) تکیه می‌دهد در حالی که او دلیل و حجتی است برای قائم و شاهی است برای کسی که عهدش را در آن مکان وفا می‌کند و شاهی است بر کسی که در آن مکان عهد و میثاقی که خداوند عزوجل از بندگان گرفته است را ادا می‌نماید. اما بوسیدن و لمس کردنش به جهت تجدید عهد و میثاق است؛ تجدید پیمانی به جهت بازگرداندنش به او، پیمانی که خداوند در عالم ذر از آنها گرفته است. بنابراین در هر سال نزد حجر می‌آیند و آن عهد و پیمانی که از ایشان گرفته شده است را به او باز می‌گردانند؛ آیا توجه نمی‌کنی که وقتی به حجر می‌رسی می‌گویی: امانتم را ادا کردم و میثاقم را تجدید نمودم تا برایم شهادت دهی که به عهدم وفا نمودم؟ به خدا سوگند غیر از شیعیان ما احدی آن عهد را ادا نمی‌کند و غیر از ایشان هیچ کس آن عهد و میثاق را نگه نداشته است. هرگاه شیعیان نزدش می‌آیند ایشان را می‌شناسد و تصدیقشان می‌کند و دیگران که به حضورش می‌رسند انکارشان کرده و تکذیبشان می‌نماید؛ به این جهت که غیر از شما شیعیان کسی آن امانت و عهد را حفظ و نگه‌داری نکرده است و به خدا سوگند که به نفع شما و علیه و به ضرر دیگران شهادت می‌دهد؛ یعنی شهادت می‌دهد که شما به عهد وفا کردید و غیر شما آن را نقض و انکار کردند و به آن کفر ورزیدند در حالی که شهادت حجر در روز قیامت حجت بالغه‌ی خداوند بر آنان است. در روز قیامت حجر می‌آید در حالی که زبانی گویا و دو چشم دارد و این هیأت حجر همان صورت اولین او است که تمام خلائق او را با آن

صورت می‌شناسند و انکارش نمی‌کنند. برای هر کسی به او وفا نماید و عهد و میثاقی که نزد او است را با حفظ کردنش و ادای امانت به جا آورد، شهادت می‌دهد و علیه هر کسی که آن را انکار نماید و عناد ورزد و با کفر و انکار، میثاق را فراموش نماید، شهادت می‌دهد. اما علت این که خداوند آن را از بهشت خارج نمود، آیا می‌دانی اصل حجر الأسود چیست؟ بکیر می‌گوید: عرضه داشتم: خیر. حضرت (ع) فرمودند: حجر، مَلْکِ عَظِیمِ الشَّانِ و از بزرگان ملائکه بود و وقتی خداوند از ملائکه میثاق را اخذ نمود آن ملک اولین نفری از ملائکه بود که به آن ایمان آورد و اقرار نمود. بنابراین خداوند او را بر جمیع مخلوقاتش امین قرار داد و میثاق خلایق را در او به رسم امانت قرار داد و از تمام مخلوقات اقرار گرفت که در هر سال نزد او اقرار به میثاق و عهدی که خداوند عزوجل از آن‌ها گرفته است را تجدید نمایند. سپس خداوند او را همنشین آدم (ع) در بهشت قرار داد تا وی را متذکر میثاق مزبور نماید و نیز هر سال آدم (ع) نزد او به عهد و پیمان گرفته شده اقرار کند و آن را به این وسیله تجدید نماید. وقتی آدم (ع) عصیان نمود و از بهشت بیرون شد خداوند متعال آن عهد و پیمانی را که از او گرفته بود و همچنین برای فرزندانش بر محمد (ص) و و صیش (ع) گرفته بود از یادش برد و او را سرگردان و حیران نمود. هنگامی که خداوند توبه‌ی آدم (ع) را پذیرفت، آن ملک را به صورت مروارید سفیدی از بهشت به سوی آدم (ع) پرتاب نمود در حالی که او در سرزمین هند بود. هنگامی که نگاه آدم (ع) به او افتاد، با او انس گرفت ولی بیش از این که گوهری گران‌قدر است، شناختی نسبت به آن نداشت. خداوند عزوجل آن سنگ را به نطق آورد و گفت: ای آدم آیا مرا می‌شناسی؟ گفت: خیر! سنگ گفت: البته که مرا می‌شناسی منتهی شیطان بر تو غالب شد و پروردگارت را از یادت برد. سپس به همان صورتی که در بهشت با آدم بود درآمد و به او گفت:

کجا رفت آن عهد و میثاق؟ آدم به سوی او پرید و میثاق به یادش آمد و گریست و برای سنگ خضوع و خشوع نمود و آن را بوسید و اقرار به عهد و میثاق را نزد او تجدید کرد. سپس خداوند او را به گوهری سفید و شفاف و نورانی و درخشنده تبدیل فرمود. آدم (ع) با عزت و احترام آن را بر دوش خود گرفت و حمل نمود و هرگاه خسته می‌شد جبرئیل (ع) آن را از آدم می‌گرفت و با خود حمل می‌کرد و به همین منوال می‌رفتند تا به مکه رسیدند. آدم (ع) در مکه پیوسته با آن مأنوس بود و روز و شب میثاق و عهد را با اقرار برای او، تجدید می‌نمود. سپس خداوند عزوجل وقتی کعبه را بنا نمود، سنگ را در آن مکان قرار داد چرا که وقتی خداوند تبارک و تعالی از فرزندان آدم عهد و میثاق گرفت، در آن مکان اخذ نمود و در آن مکان آن ملک میثاق را در خود فرو برد؛ به همین علت خداوند حجر را در آن رکن قرار داد. سپس خداوند آدم را از جای بیت به طرف صفا و حوّا را به جانب مروه راند و سنگ را در آن رکن قرار داد. وقتی آدم از صفا چشمش به حجر افتاد که در رکن نصب شده بود، الله اکبر و لا اله الا الله گفت و خدا را تمجید و تعظیم نمود به همین علت سنت است که در هنگام روبه‌رو شدن با رکنی که حجر در آن است، از صفا تکبیر بگویند. خداوند عهد و میثاق را در او به ودیعه نهاد نه در هیچ ملک دیگری؛ چرا که وقتی خداوند عزوجل بر ربوبیت خودش و بر پیامبری حضرت محمد (ص) و بر وصایت امیر المؤمنین (ع) پیمان گرفت، پشت ملائکه لرزید در حالی که آن ملک اولین کسی بود که به اقرار شتاب نمود و در بین ایشان، دوست‌دارتر از او نسبت به محمد و آل محمد (ع) وجود نداشت. از این رو خداوند او را از بین ایشان اختیار فرمود و میثاق را در او قرار داد. او روز قیامت می‌آید در حالی که زبانی گویا و چشم بینا دارد و برای هر کسی که در آن مکان عهد خود را وفا کند و میثاقش را حفظ نماید، شهادت خواهد داد» [656].

ورسول الله محمد دخل بيت الله فبدأ بالحجر وختم بالحجر، وأمر أصحابه أن يكون آخر عهدهم بالبيت استلام الحجر، بل ويستحب أن يستلم الحجر في كل طواف، ومس الحجر يسبب غفران الذنوب وخط الخطايا، بل وسجد رسول الله محمد على الحجر الأسود ووضع جبهته عليه بعد أن قبله، فماذا يمكن أن تفهم من هذا غير أن الحجر هو أهم ما في البيت.

وپیامبر خدا حضرت محمد (ص) وارد خانه‌ی خدا شد و کارش را با حجر آغاز کرد و به آن خاتمه داد و به اصحابش نیز دستور داد که آخرین کار آنها در خانه‌ی خدا استلام (لمس و بوسیدن) حجر باشد. حتی استلام حجر در هر طواف مستحب است و لمس کردن حجر باعث آمرزش گناهان و ریزش خطاها می‌شود. پیامبر خدا حضرت محمد (ص) بر حجر الاسود سجده گزارد و پس از آن که سنگ را بوسید، پیشانی بر آن نهاد. از اینها چه می‌توانی دریافت جز این که حجر الاسود، مهم‌ترین چیز در خانه‌ی خدا باشد؟

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع): (ذَكَرَ رَسُولُ اللَّهِ الْحَجَّ فَكَتَبَ إِلَى مَنْ بَلَغَهُ كِتَابُهُ مِمَّنْ دَخَلَ فِي الْإِسْلَامِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ يُرِيدُ الْحَجَّ يُؤْذِنُهُمْ بِذَلِكَ لِيُحِجَّ مَنْ أَطَاقَ الْحَجَّ فَلَمَّا انْتَهَى إِلَى بَابِ الْمَسْجِدِ اسْتَقْبَلَ الْكَعْبَةَ وَذَكَرَ ابْنُ سِنَانٍ أَنَّهُ بَابُ بَنِي شَيْبَةَ فَحَمَدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ وَصَلَّى عَلَى أَبِيهِ إِبْرَاهِيمَ ثُمَّ أَتَى الْحَجَرَ فَاسْتَلَمَهُ، فَلَمَّا طَافَ بِالْبَيْتِ صَلَّى رُكْعَتَيْنِ خَلْفَ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ (ع) وَدَخَلَ زَمْزَمَ فَشَرِبَ مِنْهَا، ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ عِلْمًا نَافِعًا وَرِزْقًا وَاسِعًا وَشِفَاءً مِنْ كُلِّ دَاءٍ وَسُقْمٍ ، فَجَعَلَ يَقُولُ ذَلِكَ وَهُوَ

مُسْتَقْبِلُ الْكَعْبَةِ، ثُمَّ قَالَ لِأَصْحَابِهِ: لِيَكُنْ آخِرُ عَهْدِكُمْ بِالْكَعْبَةِ اسْتِلامَ الْحَجَرِ فَاسْتَلَمَهُ ثُمَّ خَرَجَ إِلَى الصَّفَا) [657].

از عبدالله بن سنان روایت شده است که امام صادق (ع) فرمود: «رسول خدا (ص) حج را بیان فرمود. پس برای هر کسی که وارد اسلام شده است و نوشته‌اش به او می‌رسد، نوشت که رسول خدا (ص) اراده‌ی حج نمود و آنها را نیز به آن فرامی‌خواند که هر کسی که در توانش هست، حج را به جا آورد... پس وقتی به درب مسجد رسید رو به سوی کعبه نمود (و ابن سنان می‌گوید که آن در، دربِ بنی شیبه بود)؛ خداوند را حمد و ستایش نمود و او را ثنا گفت و بر پدرش ابراهیم درود فرستاد. سپس به سوی حجر آمد و آن را استلام نمود. وقتی خانه را طواف نمود پشت مقام ابراهیم دو رکعت نماز خواند و داخل زمزم شد و از آن نوشید، سپس فرمود: خداوندا، از تو علم سودمند و روزی گشاده و شفا از هر درد و بیماری را مسئلت می‌نمایم. پیامبر (ص) در حالی که روبه‌روی کعبه بود این جملات را بیان فرمود. سپس به یارانش فرمود: آخرین عهد شما به کعبه استلام (لمس و بوسیدن) حجر باشد. سپس آن را استلام نمود و به سوی صفا خارج شد» [658].

وروی البیهقی عن ابن عباس، قال: (رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم سجد علی الحجر).

بیهقی از ابن عباس روایت کرده است که گفت: «پیامبر خدا (ص) را دیدم که بر سنگ سجده نمود».

ولابد من الالتفات إلى أمر مهم جداً وهو أن رسول الله قد سن ركعتي الطواف عند مقام إبراهيم، وكان رسول الله والأئمة يصلون عند مقام إبراهيم (ع) والذي يقف في صلاته عند مقام إبراهيم (ع) يكون الحجر الأسود بين يديه وفي قبلته، وهذا يبين بوضوح تام انطباق هذه الآية على قائم آل محمد أو يوسف آل محمد أو الحجر الأسود (إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ) [659].

موضوع بسیار مهمی که نباید از آن غافل شد این است که پیامبر خدا (ص) دو رکعت در مقام ابراهیم را در طواف سنت نهاد و پیامبر خدا (ص) و ائمه (ع) در مقام ابراهیم (ع) نماز می گزارند. کسی که برای نماز در مقام ابراهیم (ع) بایستد، حجر الاسود مقابل او و در جهت قبله اش قرار می گیرد و این به وضوح کامل بر انطباق آیهی زیر بر قائم آل محمد (ع) یا یوسف آل محمد (ع) یا حجر الاسود دلالت دارد: «آنگاه که یوسف به پدرش گفت: ای پدر، در خواب یازده ستاره و خورشید و ماه دیدم؛ دیدم که سجده ام می کنند» [660].

وقد بينت سابقاً ما معنى هذا السجود عندما بينت تأويل هذه الآية في الإمام المهدي (ع)، ولكن السجود هنا عند تأويله في القائم يكون لفاطمة والسر المستودع فيها معاً، تماماً كما أن السجود للكعبة والحجر الأسود المودع فيها، فيكون هنا الشمس محمداً والقمر علياً (ع) والأحد عشر كوكبا هم الأئمة من ولد علي (ع) وفاطمة وهم: (الحسن والحسين وعلي ومحمد وجعفر وموسى وعلي ومحمد وعلي والحسن ومحمد)، وسجودهم بمعنى أنهم يمهدون للقائم ولإقامة العدل وإنصاف المظلوم،

وبالخصوص أخذ حق صاحبة المظلومية الأولى والأعظم منذ خلق الله الخلق وإلى أن تقوم الساعة.

بیشتر معنی این سجده را هنگامی که این آیه را بر امام مهدی (ع) تأویل کردم، بیان نمودم ولی سجده در اینجا به هنگام تأویل آن بر قائم برای فاطمه و سرّ به ودیعه نهاده شده در او می باشد درست مانند این که سجده برای کعبه و حجرالاسود نهاده شده در آن است؛ بنابراین در اینجا خورشید محمد (ص) است و ماه، علی (ع) و یازده ستاره نیز ائمه (ع) از فرزندان علی (ع) و فاطمه (س) می باشند که عبارتند از: «حسن، حسین، علی، محمد، جعفر، موسی، علی، محمد، علی، حسن و محمد» و سجده‌ی آنها به این معنا است که آنها برای قائم و برای برپایی عدل و دادخواهی از مظلوم زمینه‌سازی می کنند؛ به ویژه برای احقاق حق آن بانویی که از زمانی که خداوند خلق را آفرید تا آن گاه که قیامت برپا شود، صاحب نخستین و عظیم‌ترین مظلومیت می باشد.

أما سجود بقية الخلق ممن فرض عليهم أن يسجدوا إلى الكعبة وبالتالي إلى الحجر الأسود فهو بمثابة إشارة واضحة وبيان أنهم بأجمعهم يمهدون للقائم سواء شاءوا أم أبوا، قال تعالى: (الْم تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِّنَ النَّاسِ وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ وَمَنْ يُهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُّكْرِمٍ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ) [661].

اما سجده‌گزاری سایر خلائق یعنی کسانی که سجده کردن به کعبه و به دنبال آن سجده کردن به حجر الاسود بر آنها واجب است، اشاره‌ای آشکار بر این است که آنها همگی برای قائم زمینه‌سازی می کنند، چه بخواهند و چه نخواهند!

خدای تعالی می‌فرماید: «آیا ندیده‌ای که هر کس در آسمان‌ها و هر کس که در زمین است و آفتاب و ماه و ستارگان و کوه‌ها و درختان و جنبندگان و بسیاری از مردم خدا را سجده می‌کنند؟ و بر بسیاری عذاب حق است و هر که را خدا خوار سازد، هیچ گرامی‌دهنده‌ای نخواهد داشت زیرا خدا هر چه بخواهد همان می‌کند» [662].

فالكل يمهد للوارث أو القائم شاءوا أم أبوا، فالشمس والقمر والنجوم يمهدون للقائم، وأيضاً من حق عليه العذاب يمهد للقائم وكل بحسبه، فحركة الخلق ومسيرتهم العامة هي تمهيد للقائم الذي ينصف المظلومين، وإن كان أكثر الخلق يجهلون هذا، تماماً كطوافهم بالكعبة والحجر الأسود المودع فيها مع أنهم لا يكادون يفقهون شيئاً من طوافهم.

بنابراین همگی در حال زمینه‌سازی برای وارث یا قائم هستند، چه بخواهند و چه نخواهند! خورشید و ماه و ستارگان برای قائم مقدمات را فراهم می‌کنند. همچنین کسی که عذاب بر او محقق شده است نیز زمینه‌ساز قائم است، هر یک به فراخور حال و وضعیت خود. حرکت خلائق و مسیر عمومی آنها زمینه‌سازی برای قائم است؛ کسی که از ستم‌دیدگان دادخواهی می‌کند. البته اکثر مردم نسبت به این موضوع جاهل‌اند، دقیقاً مانند طوافی که گرد کعبه و حجرالاسود که در کعبه قرار داده شده است، می‌نمایند و با این حال از طواف خود چیزی نمی‌فهمند.

أما في الأديان السابقة فقد ذكر الحجر أيضاً في التوراة والإنجيل:

در ادیان پیشین، نام سنگ در تورات و انجیل نیز آمده است:

(قال لهم يسوع أما قرأتم قط في الكتب الحجر الذي رفضه
البنائون هو قد صار رأس الزاوية ومن قبل الرب كان هذا وهو
عجيب في أعيننا لذلك أقول لكم إن ملكوت الله ينزع منكم ويعطى
الأمّة التي تعمل أثماره ومن سقط عليه هذا الحجر يترضض ومن
سقط هو عليه يسحقه) ([663]).

«42 آن گاه عیسی به آنها فرمود: مگر در کتاب نخوانده‌اید که آن سنگی که
معماران ردّش نمودند، رأس زاویه شد (سنگ اصلی بنا شد). این کار پروردگار
است و به نظر ما عجیب می‌باشد. 43 بنابراین به شما می‌گویم که ملکوت خدا از
شما گرفته و به امتی داده خواهد شد که ثمرات و میوه‌هایی شایسته به بار آورد.
44 اگر کسی بر روی این سنگ بیفتد کوفته و خرد خواهد شد و هرگاه آن سنگ
بر روی کسی بیفتد او را می‌کوبد و نرم می‌کند» [664].

فالحجر الذي تكلم عنه عيسى (ع) هو في أمة أخرى غير الأمة
التي كان يخاطبها، فالملكوت ينزع من الأمة التي كان يخاطبها
عيسى (ع) وهم بنو إسرائيل والذين آمنوا بعيسى (ع) - لأنه كان
يخاطب بهذا الكلام تلاميذه المؤمنين به وغيرهم من بقية الناس -
ويعطى للأمة المرتبطة بالحجر التي تعمل أثمار الملكوت، فكلام
عيسى (ع) واضح كل الوضوح أنه في بيان فضل حجر الزاوية،
وأن الملكوت سينزع في النهاية ممن يدعون اتباع عيسى، ويعطى
لأمة الحجر وهم أمة محمد وآل محمد، فعيسى (ع) ربط بحكمة
بين الحجر وبين الأمة التي تعطي الملكوت في النهاية.

سنگی که عیسی (ع) در مورد آن صحبت کرده است، در امت دیگری غیر از امتی که او آنها را خطاب قرار داده بود، می‌باشد. ملکوت از امتی که عیسی (ع) آنها را مخاطب نموده بود یعنی بنی اسرائیل و کسانی که به عیسی (ع) گرویدند ستانده می‌شود زیرا او این سخنان را خطاب به شاگردانش که به او ایمان داشتند و نیز دیگر مردمان بیان کرده بود، و این سنگ به امت مرتبط با سنگ که به دستاوردهای ملکوت عمل می‌کنند، داده می‌شود. کاملاً واضح است که سخن حضرت عیسی (ع) در مقام بیان فضیلت «سنگ زاویه» (سنگ بنا) ایراد شده است و این که زمامداری را در نهایت از کسانی که مدعی پیروی از عیسی هستند می‌گیرد و به امت سنگ که امت محمد و آل محمد (ع) هستند عطا می‌نماید. عیسی (ع) ارتباط بین سنگ و بین امتی که در نهایت ملکوت و پادشاهی به ایشان داده می‌شود را به صورتی حکیمانه به تصویر کشیده است.

وأيضاً قابل هذه الأمة ببني إسرائيل ومن يدعون اتباعه وبين أنهم لن يناولوا الملكوت في النهاية، فعيسى (ع) جعل الحجر علة إعطاء الملكوت لأمة أخرى غير الأمة التي تدعي اتباع موسى (ع) و عيسى (ع)، أي أن من يشهد لهم الحجر بأداء العهد والميثاق ومن ينصرونه هم من سيرثون الملكوت، سواء كان في هذه الأرض بإقامة حاكمية الله أم في السماوات عندما يكشف الله لهم عن ملكوته ويجعلهم ينظرون فيه أم في النهاية عندما يسكنهم الله الجنان في الملكوت.

ایشان همچنین این امت را با بنی اسرائیل و کسانی که ادعای پیروی از او را دارند مقایسه کرده و بیان داشته است که اینها در نهایت به زمامداری نمی‌رسند. بنابراین عیسی (ع) سنگ را علت دادن ملکوت و پادشاهی به امت دیگری غیر از

امتی که مدعی پیروی از موسی (ع) و عیسی (ع) هستند برمی‌شمارد؛ یعنی کسانی که حجر گواهی می‌دهد که به عهد و میثاق وفا کرده‌اند و او را یاری رسانده‌اند، همان کسانی‌اند که پادشاهی را به ارث می‌برند، چه در این زمین باشد با برپایی حاکمیت خدا و چه در آسمان‌ها آن‌گاه که خداوند از ملکوتش بر آنها پرده بردارد و آنها را کسانی قرار دهد که در آن نظاره می‌کنند یا در نهایت خداوند ایشان را در بهشت ملکوتی جای می‌دهد.

ومن یرید أن یفسر هذا الکلام بصورة أخرى ویقول أن عیسی أراد بهذا الکلام نفسه ویصر علی هذا القول فإنه یغالط ولا یطلب معرفة الحقیقة، وإلا فلیقرأ أصل القول وهو لداود (ع) فی المزامیر، فأیضاً یمکن أن یقول الیهود إن داود قصد نفسه وهکذا لا ینتهي الجدل، ولكن الحقیقة إن داود (ع) وعیسی (ع) أرادوا المخلص الذی یأتي باسم الرب فی آخر الزمان، وقد بشر به عیسی (ع) فی مواضع أخرى فی الإنجیل وسماه المعزی والعبد الحکیم، وهنا سماه حجر الزاویة فیکون السؤال: من هو الذی عرف أو یمکن أن یعرف بأنه حجر الزاویة؟ هل إن داود أو عیسی علیهما السلام عُرِفوا بأنهم حجر الزاویة فی بیت الرب؟ أو ذکروا فی موضع آخر علی أنهم حجر الزاویة فی بیت الرب؟ وهل هناك حجر موضوع فی زاویة بیت الرب أو الهیکل عند الیهود والنصارى یدل علی داود أو عیسی علیهما السلام؟

کسی که مصرانه می‌خواهد این کلام را به صورت دیگری تفسیر کند و بگوید منظور عیسی (ع) از این حرف خودش بوده است، در واقع مغلطه‌گری می‌کند و به دنبال شناخت حق و حقیقت نیست. این شخص باید اصل کلام را که سخن داوود (ع) در مزامیر است بخواند. اینجا نیز ممکن است یهودیان بگویند که داوود

خودش را قصد کرده است؛ که در این صورت این مناقشه را پایانی نیست. ولی حقیقت آن است که داوود (ع) و عیسی (ع) نجات‌دهنده‌ای را که در آخرالزمان به نام پروردگار می‌آید قصد کرده‌اند. عیسی (ع) در جاهای دیگری در انجیل به او بشارت داده و وی را عزت داده شده و بنده‌ی حکیم نام نهاده است و در اینجا نیز «حجر زاویه» (سنگ اصلی بنا) می‌خواندش. اینجا سؤالی پیش می‌آید: چه کسی است که سنگ بنا را شناخت یا ممکن است او را بشناسد و بداند که سنگ بنا کیست؟ آیا به داوود یا عیسی (علیهما السلام) گفته شده است که آنها خود، سنگ بنا در خانه‌ی پروردگار هستند؟ یا در جایی دیگر به آنها یادآوری شده است که ایشان سنگ بنا در خانه‌ی خدا هستند؟ و آیا در گوشه‌ی خانه‌ی خدا یا در هیكل، سنگی قرار داده شده است تا یهود و نصارا را هدایت کند که سنگ بر داوود یا عیسی (علیهما السلام) دلالت دارد؟

الحقیقة إن هذا غیر موجود ولكنه موجود في الأمة الأخرى من ولد إبراهيم (ع)، وفي بيت الرب الذي بناه إبراهيم (ع) وإسماعيل (ع) ابنة، وموجود في الزاوية وبالذات الزاوية التي اسمها الركن العراقي (665)، وكل هذه الأمور تشير إلى أمر واحد هو المخلص الذي يأتي في آخر الزمان أو الذي أشار إليه داود في المزامير أنه حجر الزاوية والآتي باسم الرب.

واقعیت آن است که چنین چیزی وجود ندارد ولی در امت دیگری از فرزندان ابراهیم (ع) موجود است؛ و در خانه‌ی خدایی که ابراهیم (ع) و پسرش اسماعیل (ع) بنا نهادند وجود دارد و در گوشه و دقیقاً در گوشه‌ای که رکن عراقی نام دارد [666]، استقرار یافته است. تمام این موارد به یک چیز دلالت دارد و آن

نجات دهنده‌ای که است در آخرالزمان می‌آید یا کسی که داوود در مزامیر به او با «سنگ زاویه» (سنگ بنا) اشاره کرده و گفته است که به نام پروردگار می‌آید.

(.....) 19 افتحوا لي أبواب البر. أدخل فيها وأحمد الرب. 20 هذا الباب للرب . الصديقون يدخلون فيه. 21 أحمدك لأنك استجبت لي وصرت لي خلاصاً. 22 الحجر الذي رفضه البنائون قد صار رأس الزاوية. 23 من قبل الرب كان هذا وهو عجيب في أعيننا 24 هذا هو اليوم الذي صنعه الرب. نبتهج ونفرح فيه. 25 أه يا رب خلص. أه يا رب أنقذ. 26 مبارك الآتي باسم الرب. باركنكم من بيت الرب (.....) ([667]).

«... 19 دروازه های عدالت را برایم بگشایید تا داخل شوم و پروردگار را سپاس گویم. 20 این، دروازه‌ی پروردگار است. عادلان به آن داخل می‌شوند. 21 تو را سپاس می‌گویم زیرا که مرا اجابت فرمودی و نجات من شدی. 22 سنگی را که معماران رد کردند، سنگِ رأسِ زاویه (سنگ اصلی بنا) شد. 23 این از جانب پروردگار است و در نظر ما عجیب می‌نماید. 24 این همان روزی است که پروردگار آن را ساخت. در آن، خوشی کنیم و شادمان باشیم. 25 آه ای پروردگار، نجات بخش! آه ای پروردگار، ما را خلاص کن. 26 مبارک باد او که به نام پروردگار می‌آید. شما را از خانه‌ی پروردگار برکت می‌دهیم...» [668].

وللتأكيد أكثر على أن المراد بحجر الزاوية في التوراة وفي الإنجيل هو المخلص الذي يأتي في آخر الزمان وفي العراق وهو قائم الحق، أورد هذه الرؤيا التي رآها ملك العراق في زمن دانيال

النبي (ع) وفسرها دانيال النبي (ع) وهي تكاد لا تحتاج إلى توضيح:

برای تأکید بیشتر بر این که مراد از سنگ بنا در تورات و انجیل، همان نجات دهنده‌ای است که در آخرالزمان در عراق می‌آید و او قائم به حق است، این رؤیا را که پادشاه عراق در زمان دانیال نبی (ع) دیده و آن حضرت آن را تفسیر کرده است، می‌آورم. این رؤیا تقریباً از شرح و توضیح بی‌نیاز است:

وهذا قول دانيال النبي (ع) لملك العراق، وهو يخبره برؤياه وتفسيرها كما في التوراة الموجود: (..... 31 أنت أيها الملك كنت تنظر وإذا بتمثال عظيم هذا التمثال العظيم البهي جدا وقف قبالتك ومنظره هائل. 32 رأس هذا التمثال من ذهب جيد. صدره وذراعا من فضة. بطنه وفخذه من نحاس. 33 ساقاه من حديد. قدماه بعضهما من حديد والبعض من خرف. 34 كنت تنظر إلى أن قطع حجر بغير يدين فضرب التمثال على قدميه اللتين من حديد وخرف فسحقهما. 35 فانسحق حينئذ الحديد والخرف والنحاس والفضة والذهب معا وصارت كعصافاة البيدر في الصيف فحملتها الريح فلم يوجد لها مكان. أما الحجر الذي ضرب التمثال فصار جبلا كبيرا وملا الأرض كلها. 36 هذا هو الحلم. فنخبر بتعبيره قدام الملك 37 أنت أيها الملك ملك ملوك لأن إله السموات أعطاك مملكة واقتدارا وسلطانا وفخرا. 38 وحيثما يسكن بنو البشر ووحوش البر وطيور السماء دفعها ليدك وسلطك عليها جميعها. فأنت هذا الرأس من ذهب. 39 وبعذك تقوم مملكة أخرى أصغر منك ومملكة ثالثة أخرى من نحاس فتتسلط على كل الأرض. 40 وتكون مملكة رابعة صلبة كالحديد لأن الحديد يدق ويسحق كل شيء وكالحديد الذي يكسر تسحق وتكسر كل هؤلاء.

41 وبما رأيت القدمين والأصابع بعضها من خزف والبعض من حديد فالمملكة تكون منقسمة ويكون فيها قوة الحديد من حيث إنك رأيت الحديد مختلطاً بخزف الطين. 42 وأصابع القدمين بعضها من حديد والبعض من خزف فبعض المملكة يكون قويا والبعض قصوا. 43 وبما رأيت الحديد مختلطاً بخزف الطين فإنهم يختلطون بنسل الناس ولكن لا يتلاصق هذا بذاك كما أن الحديد لا يختلط بالخزف. 44 وفي أيام هؤلاء الملوك يقيم إله السموات مملكة لن تنقرض أبداً وملكها لا يترك لشعب آخر وتسحق وتفني كل هذه الممالك وهي تثبت إلى الأبد. 45 لأنك رأيت أنه قد قطع حجر من جبل لا بيدين فسحق الحديد والنحاس والخزف والفضة والذهب. الله العظيم قد عرف الملك ما سيأتي بعد هذا. الحلم حق (وتعبيره يقين) ([669]).

این سخن دانیال نبی (ع) خطاب به پادشاه عراق است که در آن خوابش و تفسیر آن را طبق آنچه در تورات موجود است، به وی اطلاع می‌دهد: «... 31 ای پادشاه تو در خواب مجسمه‌ی بزرگی دیدی که بسیار درخشان و ترسناک بود و در پیش روی تو بر پا شد. 32 سر آن از طلای خالص ساخته شده بود و سینه و بازوهایش از نقره، شکم و ران‌هایش از برنج 33 ساق‌های او از آهن و پاهایش قسمتی از آهن و قسمتی از گِل بود. 34 وقتی تو به آن نگاه می‌کردی، سنگی بدون این که کسی به آن دست بزند، به پاهای گلی و آهنین آن مجسمه اصابت کرد و آن مجسمه را درهم شکست. 35 آن‌گاه آهن، گِل، برنج، نقره و طلا همه با هم خرد شدند و باد ذرات آن را همچون گرد و غباری که در تابستان از کاه خرمن برمی‌خیزد چنان پراکند که دیگر اثری از آن بر جای نماند. اما آن سنگی که به مجسمه برخورد کرد آن قدر بزرگ شد که مانند کوه بزرگی گردید و سراسر روی زمین را پوشانید. 36 این خواب (پادشاه) بود و تعبیرش را برای پادشاه بیان

خواهیم نمود 37 ای پادشاه، تو شاه شاهان هستی، چرا که خدای آسمان‌ها به تو سلطنت و قدرت و قوّت و شکوه بخشیده است. 38 و هر جا که بنی بشر در آن سکونت دارند و حیوانات صحرا و پرندگان آسمان، همه را تسلیم تو نموده و تو را بر آنها غالب گردانیده است. تو آن سر طلایی هستی. 39 بعد از تو، سلطنت دیگری روی کار خواهد آمد که به بزرگی سلطنت تو نخواهد بود. بعد از آن سومین سلطنت که جنس آن از برنج است روی کار خواهد آمد که بر تمام زمین حکمرانی خواهد کرد. 40 پس از آن چهارمین سلطنت است که قدرتی مانند آهن دارد. همان طوری که آهن همه چیز را نرم و خرد می‌کند، آن هم همه چیز را نرم و خرد خواهد کرد. 41 تو همچنین در خواب دیدی که پاها و انگشت‌ها قسمتی از گِل و قسمتی از آهن بود. این نشانه‌ی آن است که آن سلطنت، قسمت قسمت خواهد شد. همان طوری که آهن و گِل با هم مخلوط شده بود، آن سلطنت هم مقداری از قدرت آهن را خواهد داشت. 42 اما انگشت‌ها که قسمتی از آهن و مقداری از گِل ساخته شده بود، به این معنی است که بخشی از آن سلطنت قوی و بخشی از آن شکننده خواهد بود. 43 تو مشاهده کردی که آهن و گِل با هم مخلوط شده بودند. معنی آن این است که پادشاهان آن دوره کوشش خواهند کرد که خویشتن را با نسل انسان آمیخته سازند. ولی همان طوری که گِل و آهن نمی‌توانند با هم آمیخته شوند، آن‌ها هم در هدف خود موفق نخواهند شد. 44 در زمان آن پادشاهی، خدای آسمان‌ها سلطنتی بر پا خواهد کرد که هیچ‌گاه از بین نخواهد رفت. آن سلطنت هرگز مغلوب هیچ ملتی نخواهد شد؛ تمام این سلطنت‌ها را به کلی از بین می‌برد و خود تا ابد باقی خواهد ماند. 45 تو دیدی که سنگی بدون دخالت دست از کوه جدا شد و آهن، برنج، گِل، نقره و طلا را خرد کرد. خدای

بزرگ از آنچه در آینده اتفاق خواهد افتاد پادشاه را آگاه ساخته است. این خواب، حق و تعبیرش دقیق است» [670].

إذن، فالحجر أو المخلص الذي ينقض هيكل الباطل وحكم الطاغوت والشيطان على هذه الأرض ويكون في ملكه نشر الحق والعدل في الأرض يأتي في آخر الزمان، ويأتي في العراق كما هو واضح في رؤيا دانيال، وهو الحجر الذي ينسف الصنم أو حكم الطاغوت والأنا، بينما لا عيسى (ع) ولا داود (ع) أرسلوا في العراق وفي آخر الزمان فلا يمكن أن يكون أي منهما هو حجر الزاوية المذكور، بل تبين بوضوح من كل ما تقدم أن حجر الزاوية في اليهودية والنصرانية هو نفسه الحجر الأسود الموضوع في زاوية بيت الله الحرام في مكة.

بنابراین سنگ یا نجات دهنده‌ای که هیكل باطل و زمامداری طاغوت و شیطان بر این زمین را درهم می‌شکند و در حکومت او حق و عدل در زمین منتشر می‌شود، در آخرالزمان و در عراق ظهور می‌یابد که این معنا در خواب دانیال واضح است. این همان سنگی است که بُت یا زمامداری طاغوت و انانیت را از اصل برمی‌کند و ویران می‌سازد. این در حالی است که نه عیسی (ع) و نه داوود (ع) هیچ یک نه به عراق فرستاده شده بودند و نه در آخرالزمان بودند؛ بنابراین امکان ندارد که هیچ کدامشان همان سنگ بنای مزبور باشند. بلکه از تمام مطالب پیشین به روشنی مشخص می‌شود که سنگ بنایی که در یهودیت و نصرانیت وجود دارد، همان حجرالاسودی است که در گوشه‌ی بیت الله الحرام در مکه نهاده شده است.

فالحجر الأسود الموضوع في ركن بيت الله والذي هو تجلٍ ورمز للموكل بالعهد والميثاق، هو نفسه حجر الزاوية الذي ذكره داود وعيسى عليهما السلام، وهو نفسه الحجر الذي يهدم حكومة الطاغوت في سفر دانيال (ع)، وهو نفسه قائم آل محمد أو المهدي الأول الذي يأتي في آخر الزمان كما روي عن رسول الله محمد وأهل بيته .

حجر الاسودى كه در ركن خانهى خدا قرار داده شده، تجلى و نماد موكل بر عهد و پيمان است، و همان سنگ بنايى است كه داوود و عيسى (عليهما السلام) ذكر کرده‌اند و اين همان سنگى است كه در سفر دانيال (ع) حكومت طاغوت را منهدم مى‌سازد؛ او، همان قائم آل محمد (ع) يا مهدي اول (ع) است كه همان طور كه در روايت‌هاى پیامبر خدا حضرت محمد (ص) و اهل بيت ايشان (ع) وارد شده است، در آخر الزمان مى‌آيد.

والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته

و السلام عليكم و رحمة الله و بركاته

الكافي - الشيخ الكليني : ج 3 ص 482 - 486.

[643] - كافي - شيخ كليني: ج 3 ص 482 تا 486.

[644] - الكافي : ج 4 ص 217.

[645] - كافي: ج 4 ص 217.

[646] - الفتح: 2.

[647] - فتح: 2.

[648] - تفسير القمي: ج 2 ص 314.

[649] - الاعراف: 172.

[650] - اعراف: 172.

[651] - المحاسن: ج 1 ص 65.

[652] - المحاسن: ج 1 ص 65.

[653] - طه: 115.

[654] - طه: 115.

[655] - الكافي: ج 4 ص 184 - 186، علل الشرائع: ج 2 ص 429 - 431.

[656] - كافي: ج 4 ص 184 تا 186؛ علل الشرايع: ج 2 ص 429 تا 431.

[657] - الكافي: ج 4 ص 249.

[658] - كافي: ج 4 ص 249.

[659] - يوسف: 4.

[660] - يوسف: 4.

[661] - الحج: 18.

[662] - حج: 18.

[663] - إنجيل متى: الاصحاح الحادي والعشرون.

[664] - إنجيل متى: اصحاح ييست و يك.

[665] - للكعبة أربعة أركان: ركن شرقي ويسمى الركن العراقي، وأيضاً يعرف بركن الحجر الأسود، وركن شمالي ويسمى الركن الشامي، وركن غربي ويسمى الركن الغربي، وركن جنوبي ويسمى الركن اليماني. ويطلق على الركنين الذين على جانبي باب الكعبة أي الركن العراقي والركن الشامي اسم (العراقيان)، ويطلق على الركن الشامي والركن الغربي: الشاميان، ويطلق على الركن اليماني والركن العراقي الذي فيه الحجر الأسود: اليمانيان. ويبدأ الطواف في الحج من الركن العراقي الذي فيه الحجر الأسود، بحيث تكون الكعبة على يسار الشخص، ويتوجه نحو الركن الشامي ثم الغربي ثم اليماني ثم عندما يبلغ الركن العراقي يكون قد أتم شوطاً من الطواف ... وهكذا. ومن ذلك نعرف أن الركن الذي فيه الحجر الأسود يسمى بالركن العراقي وركن الحجر الأسود وباليماني، وأيضاً بالشرقي لأنه واقع إلى جهة الشرق. ولكن الآن الوهابيون وأمثالهم ... خصوا الركن الشامي باسم الركن العراقي .. وأطلقوا على الركن العراقي الذي فيه الحجر الأسود اسم (الركن) أو (ركن الحجر الأسود)، وأطلقوا اسم (الشامي) على الركن المغربي، وبقي الركن اليماني على اسمه بدون تغيير. أي أنهم رفعوا اسم (الركن العراقي) من ركن الحجر الأسود .. وخصوه بالركن الشامي، ولكن كلام العلماء القدماء وغيرهم يشهد على أن ركن الحجر الأسود يسمى بـ (الركن العراقي)، والآن اذكر شواهد من بعض كلمات العلماء (شيعة وسنة):

1- الشيخ الطوسي في مصباح المتبجد ص 27، قال: (... وأهل العراق يتوجهون إلى الركن العراقي وهو الركن الذي فيه الحجر وأهل اليمن إلى الركن اليماني وأهل المغرب إلى الركن الغربي وأهل الشام إلى الركن الشامي ...).

وأيضاً الشيخ الطوسي في الاقتصاد ص 257، قال: (... فأهل العراق ومن يصلي إلى قبلتهم يتوجهون إلى الركن العراقي، وعليهم التياسر قليلاً، وليس على من يتوجه إلى غير هذا الركن ذلك، فإن أهل اليمن يتوجهون إلى الركن اليماني، وأهل المغرب إلى الركن المغربي، وأهل الشام إلى الركن الشامي ...).

2- المحقق الحلبي في شرائع الإسلام ج 1 ص 52، قال: (... وأهل كل إقليم يتوجهون إلى سمت الركن الذي على جهتهم: فأهل العراق إلى العراقي، وهو الذي فيه الحجر، وأهل الشام إلى الشامي. والمغرب إلى المغربي. واليمن إلى اليمني...).

3- وجاء في تعليق السيد الشيرازي على شرائع الإسلام على هذه المسألة بالذات، هامش رقم 48: (الركن العراقي هو الركن الذي فيه الحجر الأسود، والذي بعده - على ترتيب الطواف - هو الركن الشامي، ثم المغربي، ثم اليمني).

وأيضاً علق الشيرازي على قول المحقق الحلبي في الشرائع: (... ويستقبل الركن العراقي ...) ج 1 ص 204، هامش رقم 381 قائلاً: (وهو الركن الذي فيه الحجر الأسود).

4- العلامة الحلبي في تذكرة الفقهاء (ط.ج) ج 8 ص 86، قال: (... ويجب أن يبتدئ في الطواف من الحجر الأسود الذي في الركن العراقي، فإن البيت له أربعة أركان: ركنان يمانيان، وركنان شاميان...).

5- السيد ابن طاووس في: فلاح السائل ص 129، قال: (... وأهل العراق يتوجهون إلى الركن العراقي وهو الركن الذي فيه الحجر وأهل اليمن إلى الركن اليمني وأهل المغرب إلى الركن الغربي وأهل الشام إلى الركن الشامي...).

6- السيد محسن الأمين في أعيان الشيعة: ج 7 ص 169، قال: (مساحة الكعبة الشريفة: قال طول البيت من ركن الحجر وهو الركن العراقي إلى الركن الشامي 25 ذراعاً ومثله الطول الآخر وهو من الركن المغربي إلى اليمني وعرضه من الشامي إلى المغربي 20 ذراعاً وعليه الميزاب وعرضه الآخر من اليمني إلى العراقي 21 ذراعاً وسمكه ثلاثون ذراعاً).

7- الشيخ الجواهري في جواهر الكلام: ج 7 ص 378، قال في معرض كلامه في احد المواضيع: (... هذا كله في الركن العراقي، وأما الركن الثاني من ركني الباب فهو لأهل الشام وغيرهم...). ومن المعلوم أن ركني الباب أي باب الكعبة هما ركن الحجر الأسود (العراقي)، والثاني هو الركن الشامي، فخص ركن الحجر الأسود باسم (الركن العراقي).

8- المحقق السبزواري في ذخيرة المعاد (ط.ق): ج 1 ق 3 ص 634، قال: (... ويستحب أيضاً في الطواف (التزام الأركان) جميعاً (خصوصاً العراقي واليماني) اختلف الأصحاب في هذه المسألة في موضعين (الأول) المشهور بين الأصحاب استحباب التزام الأركان كلها ويتأكد استحباب التزام الركن العراقي واليماني). والذي يتأكد استحباب التزامه مع الركن اليمني هو ركن الحجر الأسود بلا خلاف.. إذن، فقد خص المحقق السبزواري ركن الحجر الأسود بـ (الركن العراقي).

9- السيد علي الطباطبائي في رياض المسائل: ج 3 ص 121، قال: (... (فأهل المشرق) وهم: أهل العراق ومن والاهم، وكان في جهتهم إلى أقصى المشرق وجنبيه مما بينه وبين الشمال أو الجنوب إلى الركن الذي يليهم، وهو الركن العراقي الذي فيه الحجر الأسود. وأهل المغرب إلى الغربي، وأهل الشام إلى الشامي، وأهل اليمن إلى اليمني...).

10- المصطلحات - إعداد مركز المعجم الفقهي: ص 1220: (الركن العراقي: الركن الذي فيه الحجر الأسود وسمي بذلك لأنه يقابله جهة العراق. والذي بعده على ترتيب الطواف هو الركن الشامي، ثم بعد الطواف حول حجر إسماعيل يأتي الركن المغربي ثم الركن اليمني).

11- الدكتور أحمد فتح الله في معجم ألفاظ الفقه الجعفري: ص 211 - 212، قال: (الركن العراقي) الركن الذي فيه الحجر الأسود، وسمي بذلك لأنه يقابله جهة العراق. والذي بعده على ترتيب الطواف هو الركن الشامي، ثم بعد الطواف حول حجر إسماعيل يأتي الركن المغربي ثم الركن اليمني).

12- محيي الدين النووي في شرح مسلم: ج 8 ص 94 - 95، قال: (... والمراد بالركنين اليمانيين الركن اليمني والركن الذي فيه الحجر الأسود ويقال له العراقي لكونه إلى جهة العراق وقيل للذي قبله اليمني لأنه إلى جهة اليمن ويقال لهما اليمانيان تغليبا لأحد

الاسمين قال العلماء: ويقال للركنين الآخرين اللذين يليان الحجر بكسر الحاء الشاميان لكونهما بجهة الشام قالوا فاليمانيان باقيان على قواعد إبراهيم صلى الله عليه وسلم بخلاف الشاميين فلماذا لم يستلما واستلم اليمانيان لبقائهما على قواعد إبراهيم صلى الله عليه وسلم ثم إن العراقي من اليمانيين اختص بفضيلة أخرى وهي الحجر الأسود فاختص لذلك مع الاستلام بتقبيله ووضع الجبهة عليه بخلاف اليماني والله أعلم (...).

13- جلال الدين السيوطي في الديباج على مسلم: ج 3 ص 280، قال: (... إلا اليمانيين بتخفيف الياء في الأشهر وهما الركن اليماني والركن الذي فيه الحجر الأسود ويقال له العراقي لكونه إلى جهة العراق وذلك إلى جهة اليمن فغلب على التثنية ...).

14- العيني في عمدة القاري: ج 3 ص 26، قال: (... واليمانيين، الركن اليماني والركن اليماني الذي فيه الحجر الأسود، ويقال له الركن العراقي لكونه إلى جهة العراق، والذي قبله يمانى لأنه من جهة اليمن. ويقال لهما: اليمانيان تغليبا لأحد الاسمين، وهما باقيان على قواعد إبراهيم صلى الله عليه وسلم).

15- ابو الطيب محمد شمس الحق العظيم أبادي في عون المعبود: ج 5 ص 131، قال: (... والمراد بالركنين اليمانيين الركن اليماني والركن الذي فيه الحجر الأسود ويقال له العراقي لكونه جهة العراق، وقيل للذي قبله اليماني لأنه جهة اليمن ...).

16- الصالحي الشامي في سبل الهدى والرشاد: ج 8 ص 464، قال: (... وثبت عنه: أنه استلم الركن اليماني، ولم يثبت عنه أنه قبله، ولا قبل يده حين استلامه. وقول ابن عباس كان رسول الله - صلى الله عليه وسلم - يقبل الركن اليماني، ويضع خده عليه، رواه الدارقطني، من طريق عبد الله بن مسلم بن هرمز. قال ابن القيم: (المراد بالركن اليماني ها هنا الحجر الأسود، فإنه يسمى الركن اليماني مع الركن الآخر يقال لهما: اليمانيان، ويقال له مع الركن الذي يلي الحجر من ناحية الباب العراقيان، ويقال للركنين اللذين يليان الحجر الشاميان، ويقال للركن اليماني، والذي يلي الحجر من ظهر الكعبة الغربيان، ولكن ثبت عنه أنه قبل الحجر الأسود، وثبت عنه أنه استلمه بيده، فوضع يده عليه ثم قبلها).

وغير تلك الأقوال كثير تركته للاختصار، ومنها تعرف اختصاص ركن الحجر الأسود بـ (الركن العراقي)، نعم يطلق عليه مع الركن الشامي اسم (العراقيان)، ولكن عند الافراد فركن الحجر الأسود يطلق عليه (الركن العراقي)، والركن الشامي معروف بـ (الركن الشامي).

وجاء في روايات أهل البيت ما يؤكد ذلك: الاستبصار للشيخ الطوسي: ج 2 ص 216 - 217، ب 141 ح 743، وايضاً رواه في تهذيب الأحكام: ج 5 ص 106 ح 343: أحمد بن محمد بن عيسى عن إبراهيم بن أبي محمود، قال: (قلت للرضا (ع) استلم اليماني والشامي والغربي؟ قال: نعم).

وهو يدل على أن الركن العراقي مفروغ من جواز استلامه لان فيه الحجر الأسود، فسأل بن أبي محمود عن بقية الأركان. وسمى الشامي بـ (الشامي) وهو الذي يسميه البعض اليوم بـ (العراقي) كما وجدت في بعض مخططات أبناء العامة للكعبة. ومن الرواية نعرف أن الأركان الأربعة معروفة بـ (1- الركن العراقي - ركن الحجر الأسود - ، 2- الركن الشامي، 3- الركن الغربي ، 4- الركن اليماني).

بل جاء لفظ هذه الرواية في وسائل الشيعة (الإسلامية) للحر العاملي: ج 9 ص 423 ح 17910: عن إبراهيم بن أبي محمود قال: (قلت للرضا (ع): استلم اليماني والشامي والعراقي والغربي؟ قال: نعم). أي انه سأل عن استلام كل الأركان الأربعة، ونجده قد سمي الركن الجنوبي باسمه وهو (اليماني)، وسمى الركن الشمالي باسمه هو (الركن الشامي)، وسمى الركن الغربي باسمه هو (الركن الغربي)، فلم يبق إلا الركن الذي فيه الحجر الأسود وهو (الركن العراقي).

وقد قال الشيخ الطوسي في الجمع بين الروايتين الآتيتين :

عن محمد بن يحيى عن غياث بن إبراهيم عن جعفر عن أبيه عليهما السلام قال: (كان رسول الله لا يستلم إلا الركن الأسود واليمني ويقبلهما ويضع خده عليهما ورأيت أبي يفعله).

عن جميل بن صالح عن أبي عبد الله (ع)، قال: (كنت أطوف بالبيت فإذا رجل يقول: ما بال هذين الركنين يستلمان ولا يستلم هذان؟ فقلت: إن رسول الله استلم هذين ولم يعرض لهذين فلا تعرض لهما إذا لم يعرض لهما رسول الله، قال: جميل، ورأيت أبا عبد الله (ع) يستلم الأركان كلها).

فقال الشيخ الطوسي: (فلا تنافي بين هذين الخبرين والخبر الأول لأنهما تضمنتا حكاية فعل رسول الله، ويجوز أن يكون رسول الله لم يستلمهما لأنه ليس في استلامهما من الفضل والترغيب في الثواب ما في استلام الركن العراقي واليمني، ولم يقل إن استلامهما محذور أو مكروه ولأجل ما قلناه حكى جميل أنه رأى أبا عبد الله (ع) يستلم الأركان كلها فلو لم يكن جائزا لما فعله (ع)) الاستبصار للشيخ الطوسي: ج 2 ص 216 - 217، ب 141. فعبّر عن الركن الأسود الذي جاء في الرواية الأولى بـ (الركن العراقي)، لأنه هو الذي فيه الحجر الأسود. (اللجنة العلمية).

[666] - كعبه چهار ركن دارد: ركن شرقی که ركن عراقی نامیده می‌شود و به ركن حجر الأسود نیز معروف است. ركن شمالی که ركن شامی نامیده می‌شود و ركن غربی که ركن غربی می‌نامند و ركن جنوبی که ركن یمنی نامیده می‌شود. بر دو رکنی که در دو طرف درب کعبه قرار دارند که رکن عراقی و رکن شامی می‌باشند، نام «رکن‌های عراقی» اطلاق می‌شود و به دو رکن شامی و رکن غربی، «رکن‌های شامی» گفته می‌شود. به دو رکن یمنی و رکن عراقی که حجر الأسود در آن است، «رکن‌های یمنی» گفته می‌شود. طواف در حج از رکن عراقی که حجر الأسود در آن قرار دارد، شروع می‌شود، به گونه‌ای که کعبه در سمت چپ شخص واقع می‌شود؛ سپس به رکن شامی و بعد به رکن غربی و بعد رکن یمنی می‌رسد و در نهایت وقتی که به رکن عراقی برسد، یک شوط (دور) از طواف را به پایان رسانده است.... و به همین ترتیب. از این رو می‌دانیم رکنی که در آن حجر الأسود قرار دارد، رکن عراقی، رکن حجر الأسود و یمنی نامیده می‌شود، و به رکن شرقی نیز معروف است چون در جهت شرق واقع شده است. اما وهابی‌ها و امثال آن‌ها.... رکن شامی را فقط رکن عراقی می‌نامند.... و بر رکن عراقی که در آن حجر الأسود قرار دارد نام «رکن» یا «رکن حجر الأسود» اطلاق نموده‌اند، و بر رکن مغربی نیز اسم رکن شامی نهاده‌اند و رکن یمنی بر اسم خودش بدون تغییر می‌ماند؛ به عبارتی دیگر آن‌ها نام «رکن عراقی» را از «رکن حجر الأسود» را برداشته‌اند.... و آن را را به رکن شامی اختصاص داده‌اند؛ اما سخنان علمای گذشته و غیره گواهی می‌دهد بر این که رکن حجر الأسود «رکن عراقی» نیز نامیده می‌شده است. اکنون برخی شواهد از علمای شیعه و سنی را بیان می‌کنم:

۱- شیخ طوسی در مصباح المتبجد ص ۲۷ می‌گوید: «.... و اهل عراق متوجه رکن عراقی می‌شوند که رکنی است که در آن حجر قرار دارد و اهل یمن به رکن یمنی و اهل مغرب به رکن غربی و اهل شام به رکن شامی....».

و همچنین شیخ طوسی در الاقتصاد ص ۲۵۷ می‌گوید: «...پس اهل عراق و آن کس که به قبله‌ی آنها نماز می‌خواند به سمت رکن عراقی توجه می‌کنند، و کمی به چپ متمایل می‌شوند، و نه بر کسی که متوجه غیر این رکن می‌باشد. اهل یمن متوجه رکن یمنی می‌باشند، و اهل مغرب به رکن مغربی، و اهل شام به رکن شامی....».

۲- محقق حلی در شرایع الاسلام ج ۱ ص ۲۵ می‌گوید: «.... و اهل هر اقلیمی به سمت رکنی که در جهت آنها است توجه می‌کنند: اهل عراق به رکن عراقی که در آن حجر قرار دارد، و اهل شام به شامی، و مغرب به سمت مغربی، و یمن به سوی یمنی....».

۳- و در تعلیق سید شیرازی بر کتاب شرایع الاسلام بر این مسئله در پاورقی شماره 48 تصریح شده است: «رکن عراقی، رکنی است که حجر الأسود در آن قرار دارد، و آن که بعد از آن است- برحسب ترتیب طواف- رکن شامی است، سپس مغربی، سپس یمنی.».

همچنین شیخ شیرازی بر این کلام محقق حلی در شرایع «.... و با رکن عراقی روبه‌رو می‌شود....» ج 1 ص 204 پاورقی 381 این گونه شرح داده است: «و آن رکنی است که حجر الأسود در آن واقع شده است.».

۴- علامه حلی در «تذکره الفقها» (ط.ج) ج 8 ص 86 می‌گوید: «.... و لازم است در طواف از حجر الأسود که در رکن عراقی قرار دارد شروع کند. خانه، چهار رکن دارد: دو رکن یمنی، و دو رکن شامی....».

- ۵- سید بن طاووس در فلاح السائل ص ۱۲۹ می‌گوید: «.... و اهل عراق متوجه رکن عراقی که رکنی است که حجر در آن قرار دارد و اهل یمن به سمت رکن یمانی و اهل مغرب به سمت رکن مغربی و اهل شام به سمت شامی....».
- ۶- سید محسن امین در اعیان الشیعه ج ۷ ص ۱۶۹ می‌گوید: «مساحت کعبه‌ی شریف: گفت طول خانه از رکن حجر که همان رکن عراقی است تا رکن شامی ۲۵ ذراع می‌باشد و طول دوم آن از رکن مغربی تا یمانی همان اندازه است و عرض آن از شامی تا مغربی ۲۰ ذراع است که ناودان بر آن است و عرض دیگرش از یمانی تا عراقی ۲۱ ذراع و ارتفاعش ۳۰ ذراع می‌باشد».
- ۷- شیخ جواهری در جواهر الکلام ج ۷ ص ۳۷۸ در کلامش در جایی از موضوعات گفته است: «.... همه‌ی اینها در رکن عراقی است، که رکن دوم از دو رکن جنب درب (خانه) که شامل رکن اهل شام و غیر آن است....» از این معلوم می‌شود که دو رکن درب یعنی درب کعبه رکن‌های حجر الاسود (عراقی) و رکن شامی هستند؛ بنابراین رکن حجر الاسود را به اسم رکن عراقی نامیده است.
- ۸- محقق سبزواری در ذخیره المعاد (ط.ق) ج ۱ ق ۳ ص ۶۳۴ می‌گوید: «.... و همچنین در طواف التزام به همه‌ی ارکان لازم است به خصوص رکن عراقی و یمانی. یاران در این مسئله در دو مورد اختلاف نظر دارند: اول: آنچه مشهور است استحباب التزام به همه‌ی ارکان و تاکید استحباب التزام به رکن عراقی و یمانی می‌باشد و این که تاکید استحباب التزام با رکن یمانی است که رکن حجر لاسود است خلافی در آن نیست....». بنابراین محقق سبزواری رکن حجر الاسود را «رکن عراقی» نامیده است.
- ۹- سید علی طباطبایی در ریاض المسائل ج ۳ ص ۱۲۱ می‌گوید: «.... (پس اهل مشرق) که اهل عراق و توابعش می‌باشند، و در جهت آنها تا دورترین نقاط مشرق و هم‌جوارش تا آنچه بین او و بین شمال یا جنوب تا رکنی که بعد از آنها می‌آید، رکن عراقی است که در آن حجر الاسود قرار دارد. اهل مغرب به سمت غربی، و اهل شام به سمت شامی، و اهل یمن به سمت یمنی....».
- ۱۰- مصطلحات، گردآوری شده‌ی مرکز دایرةالمعارف فقهی ص ۱۲۲۰: «رکن عراقی: رکنی که در آن حجر الاسود واقع شده است و این گونه نامیده می‌شود چون در مقابل جهت عراق است و بر اساس ترتیب طواف بعد از آن، رکن شامی است، سپس بعد از طواف گرد حجر اسماعیل به سوی رکن مغربی و سپس رکن یمانی می‌باشد....».
- ۱۱- دکتر احمد فتح الله در معجم الفاظ فقه جعفری ص ۲۱۱ و ۲۱۲ می‌گوید: «رکن عراقی، رکنی است که در آن حجر الاسود قرار دارد، و به این نام نامیده می‌شود چون در جهت عراق است و بعد از آن به ترتیب طواف رکن شامی است، سپس بعد از طواف حول حجر اسماعیل، رکن مغربی می‌آید، سپس رکن یمانی».
- ۱۲- محی الدین نووی در شرح مسلم ج ۸ ص ۹۴ و ۹۵ می‌گوید: «.... و منظور از دو رکن یمانی، رکن یمانی و رکنی که در آن حجر الاسود قرار دارد و به آن عراقی می‌گویند چون در جهت عراق است و به آن که قبل از آن است یمانی می‌گویند چون در جهت یمن قرار دارد و به (مجموعه‌ی) آنها «دو رکن یمانی» گفته می‌شود (برگرفته از یکی از دو اسم).... علما گفته‌اند: و به دو رکن دیگری که بعد از حجر به کسر «حا» می‌آیند «دو رکن شامی» گفته می‌شود چون آنها به سمت شام هستند. گفته‌اند بر خلاف «دو رکن شامی»، «دو رکن یمانی» بر پایه‌هایی که ابراهیم (ع) بنا نموده است، باقی مانده‌اند؛ پس «دو رکن شامی» به همین علت استلام نمی‌شوند و استلام دو رکن یمانی به علت باقی ماندن بر پایه‌هایی که ابراهیم (ع) بنا نموده است، انجام می‌شود. رکن عراقی در بین «دو رکن یمانی» به فضیلت دیگری اختصاص یافته است که دارا بودن حجر الاسود می‌باشد که به این ترتیب به بوسیدن و قرار دادن پیشانی بر آن تخصیص یافته است برخلاف رکن یمانی و خداوند دانایتر است....».
- ۱۳- جلال الدین سیوطی دیباج علی مسلم ج ۳ ص ۲۸۰ می‌گوید: «.... به جز دو رکن یمانی به تخفیف (بیا) مشهورترند و آنها رکن یمانی و رکنی که در آن حجر الاسود قرار دارد و به دلیل قرار گرفتنش به سمت عراق به آن عراقی نیز گفته می‌شود، می‌باشند، و آن که به طرف یمن است و به این ترتیب دوگانه نامیده می‌شود....».
- ۱۴- عینی در عمدة القاری ج ۳ ص ۲۶ می‌گوید: «.... و دو رکن یمانی، رکن یمانی که در آن حجر الاسود قرار دارد، و به دلیل قرار گرفتن در جهت عراق به آن رکن عراقی می‌گویند، و به رکن قبل از آن، رکن یمانی می‌گویند چون در سمت یمن است. به آن دو «دو رکن یمانی» گفته می‌شود که به یکی از دو اسم مغلوب شده است و آن دو رکن بر پایه‌هایی که حضرت ابراهیم (ع) بنا کرده بود، بنا شده‌اند».
- ۱۵- ابو طیب محمد شمس الحق عظیم آبادی در عون المعبود ج ۵ ص ۱۳۱ می‌گوید: «.... و مراد از دو رکن یمانی، رکن یمانی و رکنی که در آن حجر الاسود قرار دارد و به آن عراقی گفته می‌شود چون در جهت عراق قرار دارد و به رکن قبل از آن رکن یمانی می‌گویند به این دلیل که در جهت یمن است....».

۱۶ - صالحی شامی در سبل الهدی و الرشاد ج ۸ ص ۴۶۴ می‌گوید: «... و از آن ثابت شد: که او رکن یمانی را استلام کرد و از آن ثابت نمی‌شود که قبل از آن است، و هنگام استلام آن، دست خودش را ننویسد. به گفته‌ی ابن عباس، رسول خدا (ص) رکن یمانی را می‌بوسید و گونه‌اش را روی آن می‌گذاشت. دار القطنی همین را، از طریق عبدالله بن مسلم بن هرمز روایت می‌کند. ابن قیم می‌گوید: «... منظور رکن یمانی است که در آن حجر الأسود واقع شده است، و به همراه رکن دیگر که یمانی نامیده می‌شود، «دو رکن یمانی» گفته می‌شوند؛ (این نام) به همراه رکنی که حجر را می‌آورد و در ناحیه درب عراقی است، گفته می‌شود، و به دو رکنی که بعد از حجر می‌آیند شامیان گفته می‌شود، و به رکن یمانی، و آنکه بعد از حجر از ناحیه‌ی پشت کعبه می‌آید «دو رکن غربی» گفته می‌شود، ولی از آن ثابت شد که قبل از حجر الأسود قرار دارد، و از آن ثابت شد که با دست لمسش نمود، و دستش را بر آن قرار داد، سپس آن را بوسید».

و به غیر از این گفته‌ها، موارد بسیاری وجود دارند که به اختصار ترک گفتیم، و از آنها درمی‌یابیم که رکن حجر الاسود، رکن عراقی نام گرفته است، بله، و به همراه رکن شامی، نام «دو رکن عراقی» (عراقیان) گرفته است ولی وقتی به تنهایی گفته می‌شود، به رکن حجر الاسود، رکن عراقی اطلاق می‌گردد و رکن شامی نیز به «رکن شامی» نامیده می‌شود.

در استبصار شیخ طوسی ج ۲ ص ۲۱۶ و ۲۱۷ باب ۱۴۱ حدیث ۷۴۳ در روایات اهل بیت (ع) بر آن تأکید شده است: احمد بن محمد بن عیسی از ابراهیم بن ابو محمود روایت کرده است که گفت: به امام رضا (ع) عرض کردم: یمانی و شامی و غربی را استلام نمایم؟ فرمود: بله.

که دلالت بر جایز بودن استلام رکن عراقی می‌نماید چرا که حجر الأسود در آن قرار دارد. ابن ابی محمود درباره‌ی بقیه‌ی رکن‌ها پرسید، و رکن شامی را «شامی» نامیده است که همان رکنی است که امروزه بعضی‌ها «عراقی» می‌نامند آن گونه که در بعضی از نوشته‌های عامه (اهل سنت) در خصوص کعبه پیدا کردم. از روایت درمی‌یابیم که رکن‌های چهارگانه معروفند به: ۱- رکن عراقی یا رکن حجر الأسود ۲- رکن شامی، ۳- رکن غربی، ۴- رکن یمانی.

متن این روایت در کتاب وسایل الشیعه (اسلامی) حرّ عاملی نیز آمده است: ج ۹ ص ۴۲۳ ح ۱۷۹۱۰: از ابراهیم بن ابو محمود نقل شده است که گفت: به امام رضا (ع) عرض کردم: آیا یمانی و شامی و عراقی و غربی را استلام کنم؟ فرمود: آری. یا به عبارت دیگر او استلام تمام ارکان چهارگانه را سؤال نمود و می‌بینیم که رکن جنوبی را به «یمانی» و رکن شامی را به اسمش «شامی» و رکن غربی را به اسمش «غربی» می‌نامد و رکنی باقی نمی‌ماند جز رکنی که حجر الاسود در آن قرار دارد که همان رکن عراقی است.

شیخ طوسی در جمع بین دو روایتی که در زیر می‌آید، شرحی گفته است:

از محمد بن یحیی از غیاث بن ابراهیم از جعفر از پدرش نقل کرده است که فرمود: «رسول خدا استلام نمی‌فرمود مگر رکن اسود و رکن یمانی؛ آنها را می‌بوسید و صورتش را بر آن می‌گذاشت و دیدم که پدرم چنین می‌کرد».

از جمیل بن صالح نقل شده است که ابو عبدالله (ع) فرمود: «خانه‌ی خدا را طواف می‌کردم که مردی آمد و گفت: چرا این دو رکن را استلام می‌نمایید و آن دو رکن دیگر را نه؟ گفتم: رسول خدا (ص) این دو رکن را استلام می‌فرمود و به این دو کاری نداشت. تو نیز آن دو را رها کن زیرا رسول خدا (ص) چنین کرده است». گفت: چه زیبا و من دیدم که ابو عبدالله (ع) تمام رکن‌ها را استلام می‌فرمود.

شیخ طوسی می‌گوید: «هیچ منافاتی بین این دو خبر وجود ندارد؛ زیرا هر دو خبر، حکایت از عمل رسول خدا (ص) می‌نمایند که جایز است آنها را مسح نکند چون در مسح آنها فضل و رغبتی که در رکن عراقی و یمانی وجود دارد، نیست و نفرمودند که از مسح آنها بر حذر باشید یا مکروه است و به همین دلیل گفتیم که حکایت کرد چه زیبا چرا که دید که ابو عبدالله (ع) تمام رکن‌ها را استلام فرمود که اگر جایز نبود، ابو عبدالله (ع) چنین کاری انجام نمی‌داد»: استبصار شیخ طوسی: ج ۲ ص ۲۱۶ و ۲۱۷ باب ۱۴۱. پس، از «رکن اسود» که در روایت پیشین دیده شد به «رکن عراقی» تعبیر شده است زیرا که در آن حجر الاسود قرار دارد. (هیأت علمی).

[667] - التوراة - مزامیر - المزمور المئة والثامن عشر - العهد القديم والجديد : ج 1 - مجمع الكنائس الشرقية: ص 915.

[668] - تورات - مزامیر - مزمور یکصد و هیجده - عهد قدیم و جدید: ج 1 - مجمع کلیساهای شرقی.

[669] - التوراة - سفر دانیال - الاصحاح الثاني.

[670] - تورات - سفر دانیال - اصحاح دوم.